

دین و حکومت^۱

برای کلمه «دین» معانی مختلفی عنوان شده است از جمله: اعتقاد به خدا یا خدایان و عبادت آنها، سیستم خاصی از ایمان و عبادت مبتنی بر آن، قضاوت بمنظور دادن پاداش، مجموعه قوانین و مقرراتی که مردم به آن عمل می‌کنند - یعنی یک راه زندگی.

و اما معنایی که برای «حکومت»^۲ عنوان شده محدودتر است و تقریباً همگان با الفاظی محتملاً متفاوت معتقدند که «حکومت مجموعه‌ای است از سازمانهای اجتماعی که برای حفظ انتظام جامعه بوجود می‌آید و قدرت اجرایی کافی برای انجام وظائفش، در اختیار دارد.»

من میل دارم «حکومت» را به دو گروه متمایز تقسیم کنم. اول اینکه حکومت از مردم نیست. یعنی فرد یا گروهی با زور یا حيله یا هر وسیله دیگری، قدرت حکومتی منطقه‌ای را بدست آورده و مردم، برای آنها، حالت سفه‌ها و بردگان را دارند. حکام جفاً خود را فاتح و غالب بر منطقه و در نتیجه خود را ارباب و قیم مردم می‌دانند و برایشان حق ابراز عقیده و یا اعتراضی نمی‌شناسند. حکومت هرگونه تصمیمی درباره‌شان بگیرد باید اجرا کنند. از این قبیل‌اند: حکومت‌های استعماری و استبدادی و توتالیتر. گروه دوم حکومت‌هایی است که به معنای واقعی کلمه و گاهی بصورت دروغی و تصنعی از مردم، توسط مردم و برای مردم است و علی‌القاعده صاحب اصلی قدرت خود مردم هستند، یا باید باشند. و قرار است که حکومت به عنوان خدمتگذار جامعه و حقوق‌بگیر مردم با صوابدید خود مردم، روابط و ضوابط مورد علاقه مردم را ناظر بر اجرای صحیح باشد و استقرار امنیت و انجام کارهای عام‌المنفعه‌ای مانند ایجاد شبکه جاده‌ها، توسعه فرهنگ یا بهداشت عمومی و غیره را که تک‌تک مردم نمی‌توانند عملی سازند، ولی میل دارند که داشته باشند؛ حکومت به نمایندگی آنها و با پول آنها که بصورت مالیات می‌دهند، به عهده گیرد.

در مورد تعریف حکومت، من گروه دوم یعنی حکومت مردم بر مردم و بدون ارباب را در مورد اسلام که خداوند بارها و بارها انسانها را از بندگی غیرخدا برحذر داشته است مناسب دیده و انتخاب کرده‌ام. و در مورد تعریف دین، آخرین تعریف یعنی «دین به معنای مجموعه قوانین و مقرراتی که مردم یک منطقه به آن عمل می‌کنند.» خواه در مورد خلیفات و وظائف فردی و یا اقدامات اجتماعی که جملگی یک راه زندگی را نشان می‌دهد. و از همین جهت هم بوده است که فکر کردم شاید اگر عنوان سمینار را بجای «دین و حکومت»، «دین اسلام و حکومت» قرار داده بودیم مناسبتر می‌بود. زیرا در جهان امروز ادیان مختلفی موجودند که بعضی از آنها مطلقاً کاری به زندگی دنیائی ندارند و دین را تنها رابطه‌ای بین خود و خدا می‌دانند. و چون حکومت یک پدیده و نیاز دنیائی است؛ معمولاً می‌تواند - و شاید باید - از آن نوع ادیان جدا باشد. ولی در دین اسلام که دستورالعمل دست نخورده و تحریف نشده‌اش، یعنی «قرآن مجید» حتی و حاضر است و بکن‌نکن‌های پیروانش را صریح و بدون دوپهلویی اعلام کرده است و حقیقتی و حقیقتی و حفظ قسط و عدالت را از تکالیف حتمی مؤمنین قرار داده است؛ دین نمی‌تواند از «حکومت» که کار اصلیش در تمام اجتماعات حفظ نظم و ایجاد عدالت و نظارت بر اجرای صحیح ضوابط و روابط افراد است،

۱- این مقاله در تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۳۷۴ در سمینار «دین و حکومت» برگزار شده توسط انجمن اسلامی مهندسين در تهران ارائه شد .

۲ - منظور از حکومت مجموعه قوای سه گانه اجرائیه (دولت) و قضائیه و مقننه است .

جدا باشد. وقتی در قرآن اطاعت از «اولی الامر منکم» (فرمانروای از بین خودتان) را تکلیفی برای مؤمنین معین فرموده نساء (۴): ۵۹، پس فرمانروایی از میان خود مردم — نه فرمانروایانی که به هر فرمی خود را به مردم تحمیل کرده‌اند — بوده و یا باید باشند تا اطاعتشان واجب شود. وقتی اطاعت از امر مسرفین یعنی کسانی که مفسده‌جو هستند و کار نیک نمی‌کنند را منع کرده. شعرا (۲۶): ۱۵۱ و ۱۵۲. وقتی خداوند با صراحت و قاطعیت حکم به غیر «ما انزل الله» (غیر از آنچه خداوند نازل کرده است) را در سه آیه قویاً تقبیح نموده و آنرا از اعمال کافران و ظالمان و فاسقان معرفی کرده مانده (۵): ۴۴ و ۴۵ و ۴۷: دلیل روشنی است که خداوند در مورد حکومت بطور کلی نظر قاطع و روشن دارد و بالنتیجه دین اسلام نمی‌تواند از حکومت جدا باشد.

اگر دین از حکومت جدا باشد چه عیبی پیدا می‌کند؟ یعنی که هیئت حاکمه مجاز است غیر «ما انزل الله» را بنام ضرورت و مصلحت و یا به عنوان رأی اکثریت اجرا کند و بدان وسیله بتواند عندالاقضاء بعضی از حلالهای خدا را حرام و حرامها را حلال نماید. در این حالت مؤمنین مضطرب شده و آرامش خاطرشان بخاطر دوگانگی مختل می‌گردد. از یک طرف خود را مکلف به انجام احکام الهی می‌بینند و از طرف دیگر خود را در برابر سرنیزه حکومت، مجبور. نتیجتاً تنشهای اجتماعی زیاد می‌شود و نزاع و کشمکش آشکار و پنهان در بینشان بوجود می‌آید و بالمآل مفهوم حکومت بمعنای امروزی‌اش که باید در واقع منتخب و خدمتگذار مردم باشد، یعنی طبق تعریف باید از مردم توسط مردم و برای مردم باشد، از بین می‌رود. و بمفهوم سابق حکومتهای استعماری، استبدادی و توتالیتر برمی‌گردد و در عمل معنای ظالم و مظلوم پیاده می‌شود که از نظر احکام الهی مطرود و غیر قابل قبول است.

حال سؤال مقدر این خواهد بود که با عنایت به اینکه دین اسلام یک راه زندگی با فرم و دستورالعمل الهی است و مؤمنین را به انجام تکالیف متعددی متعهد و ملزم کرده؛ و با توجه به اینکه حکومتها مخصوصاً در این عصر با دخالت هرچه بیشتر در امور مردم، تأثیرات بسیار زیادی در کم و کیف زندگی افراد جامعه می‌گذارند؛ لذا دین اسلام باید قاعدتاً شیوه و سیستمی بنام حکومت اسلامی داشته باشد تا بتواند ارتباطی مسالمت‌آمیز بین آحاد افراد جامعه که هیئت حاکمه هم جزئی از آنها است برقرار کند. و مردم با آرامش حاصله، بتوانند در راه تکامل خدمت کنند و از عهده خلیفگی خدا، بقره (۲): ۳۰، ص (۳۸): ۲۶ بر زمین برآیند. اگر چنین چیزی هست آن شیوه کدام است؟

در قرآن سیستم خاصی به عنوان شیوه حکومت اسلامی یا سیستمی که خداوند با دستور مولوی همانند تقسیم ماترک میت بین وراث آنرا دیکته کرده و عنوان «تِلْکَ حُدُودِ اللَّهِ» داشته باشد و یا مانند قصاص کردن، نوشتن وصیت‌نامه، روزه گرفتن و به جهاد رفتن که با «کُتِبَ عَلَیْکُمْ» امر شده است. بقره (۲): ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳ عرضه نشده و حتی از انواع حکومتها بحث نموده و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نداده — هم حکومت عزیز مصر که اطاعت از اوامر او را واجب شمرده — یعنی ممکن نبود که یوسف برادرش را در قوانین جاری شاه بتواند نگه دارد. یوسف (۱۲): ۷۶. هم از حکومت ملکه سبا که سلطنتی بوده و کارهایش را با مشورت انجام می‌داده. سوره النمل (۲۷): ۳۲. هم از حکومت سلطنتی موروثی با شکوه و جلال و قدرت مرکزی سلیمان که بی‌نظیر بوده یاد شده. ص (۳۸): ۳۵ و النمل (۲۷): ۱۵. هم از پادشاهی طالوت که گویا هم‌عصر پیامبری شموئیل بوده. یعنی در عین حال که پیامبر حیات داشته، خداوند سلطنت بر همان قوم را به شخص دیگری سپرده است، بحث نموده. بقره (۲): ۲۴۷. و هم در قرآن می‌بینیم که در مورد خصوصیات مؤمنین یکی هم «أمرهم شوریٰ بینهم» یعنی که کارهایشان را با مشورت هم انجام می‌دهند. سوره الشوری (۴۲): ۳۸ نوشته شده و به پیامبر هم دستور می‌دهد: «... و شاورهم فی الامر»

یعنی در کارها با ایشان مشورت کن. آل عمران (۳) : ۱۵۹. ولی نکته مهمی که در تمام شیوه‌ها و در تمام ادوار و در هر برهه‌ای از زمان مشترکاً مورد تأیید و تأکید قرآن بوده است، حفظ « قسط و عدالت» در بین مردم و حفظ حرمت «حق»^۳ به عنوان عالیترین مظهر الهی که تمام خلقت بر مبنای آن بنا شده است می باشد. انعام(۶): ۷۳، یونس(۱۰): ۵، ابراهیم (۱۴) : ۱۹.

با توجه به مطالب فوق، با جرأت می‌توان گفت که، حکومت بطور کلی، در هر سیستمی که باشد (سلطنتی، جمهوری، فردی، گروهی و غیره) از نظر الهی، امری است صرفاً مربوط به مردم و بنابراین هیچ نوع قداستی ندارد، ولی مسئولیت دارد، آن هم مسئولیتی بسیار سنگین. هم در برابر خدا، که چنین وظیفه خطیری را به عنوان رهبری بندگان «او» متقبل شده؛ و هم در برابر مردم که او را به عنوان سرور قبول نموده، اطاعت و خدمت می‌کنند.

در واقع از نظر گوهر دستورات قرآن که احترام به «آزادی» انسان و حفظ «حق» است و ملاحظه آنچه عملاً در زمان خلفای بلافصل پیامبر اتفاق افتاده و اطلاع داریم؛ حاکم، از طریق صلحاء جامعه نامزد و با بیعت امت بر سر کار می‌آید. و اگر احیاناً — در طول خدمت — خوب از آب درنیامد، این حق مردم است که بتوانند بدون توسل به اعمال خشونت‌آمیز او را عوض کنند و حتی اگر حاکم نامناسب تمکین نکرد، و از صندلی قدرت (تفویضی مردم) پائین نیامد، مردم حق خود — یعنی حق حکومت بر خود — را با اعمال خشونت بگیرند؛ که نمونه‌اش قیام مردم علیه عثمان خلیفه سوم بود.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که فرقی نیست بین هیئت حاکمه‌ای که اداره جامعه را بر طبق قوانین لایتنیر دینی انجام می‌دهد، و حکومتی که بر طبق قوانین موضوعه و متغیر نمایندگان مردم و یا طبق سنتها و عرف و عادات جامعه انجام وظیفه می‌کند. همه در برابر خدا و در برابر مردم — اگر منتخب و مؤید آنها بوده‌اند — مسئولند و هیچ نوع تقدسی یا ارجحیت یکی بر دیگری در کار نیست.

در سیستم حکومت اسلامی منظور این است که قوانین حاکم و ناظر بر روابط مردم، مطابق دستورات الهی باشد، نه اینکه طبقه خاصی حاکم بر مردم شوند و آنرا بصورت امری مقدس و دستوری مولوی به خداوند بچسبانند و خود را همانند کشیشهای اروپای قبل از رنسانس نماینده خدا و صاحب تمام اختیارات بدانند. جامعه‌ای که می‌خواهد حکومت دینی داشته باشد، قاعدتاً از مردمی تشکیل شده که لااقل اکثریت آنها متدین و مؤمن به دینشان و طالب اجرای قوانین الهی در روابط بین خودشان هستند. یعنی مایلند که در جامعه، بجای قوانین ساخته بشری، قوانین الهی که پا برجا و تثبیت شده و فارغ از قضاوت‌های ارزشی انسانهاست اجرا شود. همین و بس.

و اما موضوع دیگری که طرحش در اینجا ضروری بنظر می‌رسد؛ این که آیا اساساً دین اسلام، قوانین و مقرراتی بصورت یک سیستم قابل قبول برای حکومت جامعه دارد؟ و اگر دارد آیا در این قرن، کارساز است؛ و می‌تواند در برابر سایر سیستمهایی که فلاسفه، دانشمندان و متفکرین جوامع پیشرفته طی قرنهای افتان و خیزان توده‌های مردم از طریق آزمون و خطا بدست آورده‌اند، خود را نشان دهد و شایستگی خود را به اثبات برساند؟

من فکر می‌کنم بلی دارد. دین اسلام راه زندگی انسانها را آن طور که متناسب با سرشت و فطرتشان است معین کرده و میل دارم آنرا همسنگ قوانین طبیعی که در بین سایر پدیده‌های آفرینش و حاکم بر وجود

^۳ - تعریف حق و باطل را باید از معیارهای الهی بدست آورد. و الا «حق» در هر موضوعی در بین هر قومی، معمولاً ناشی از قضاوت‌های ارزشی افراد یا فرهنگها و می‌تواند مختلف و گاهی مغایر هم باشد. در این صورت کدام حق است و کدام باطل، چوب میزانه ای نیست.

آنها مانند قوه جاذبه زمین، غریزه حیوانات و پرندگان و حشرات، و قوانین لایتغیر فیزیکی و شیمیایی و بیولوژیکی و ژنتیکی است، در مورد انسان ملاحظه کنم. ولی قبل از توضیح بیشتر در این مورد، مختصری به تاریخچه علوم اجتماعی می‌پردازم، تا ببینیم علمای علوم اجتماعی در این زمینه تا کجا پیش رفته‌اند.

تاریخچه علوم اجتماعی

رنسانس در اروپا باعث شد که علما یکی بعد از دیگری بسیاری از رازهای طبیعت را کشف کنند و قوانین جاری بین شمار قابل توجهی از پدیده‌های آفرینش را بیابند. با ظهور رنسانس و بریدن از سنت‌های گذشته، انسان به امید اینکه بتواند مقام واقعی خود را در طبیعت به دست آورد و ارتباط منطقی و طبیعی خود را با هموعان و دیگر آفریده‌های جهان پیدا کند - تا باشد که در پناهش از آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز برخوردار گردد - شروع به تکاپو کرد. بدین منظور بسیاری از محققان علوم اجتماعی و بشر دوستان بعد از تشخیص و درک این حقیقت که جهان با قوانین طبیعی اداره می‌شود، فکر کردند که چرا بشر نباید چنین قوانین طبیعی را دارا باشد. نتیجتاً اولین هدف آنها این شد که ارتباطی منطقی به صورت قانون طبیعی بیابند تا رفتار بشر را مانند سایر مخلوقات به صورت مشخص و معین کنترل نماید. آنها امیدوار بودند که با یافتن چنین ضوابطی می‌توانند ارتباط بین انسانها را صلح‌آمیز و آرامش‌بخش کنند. برای یافتن چنین قوانینی، علمای علوم اجتماعی همان راهی را که علمای علوم طبیعی می‌رفتند، یعنی راه مشاهده و آزمایش را انتخاب و دنبال کردند.

برای مثال در مورد اقتصاد دو سری نظریه متناقض عنوان شد که هر کدام را مبتکرانش مبتنی بر قانون طبیعی معرفی می‌کردند. یعنی معتقد بودند که توده‌های مردم روی خصلت فطری و طبیعی‌شان خواستار اجرای آنند.

فیزیوکراتها معتقد بودند: مهمترین حق طبیعی انسان این است که ثمره دسترنجش متعلق به خودش باشد و بنابراین دولت نباید در فعالیتهای اقتصادی دخالت کند. بلکه فقط باید حافظ جان و مال مردم باشد و نیز اطمینان خاطر و تضمین لازم برای اجرای تعهدات و قراردادهای بین آنها را تأمین نماید. رقابت آزاد در نظام اقتصادی، مانند تنازع بقاء در نظام حیات، تعیین کننده فنا یا بقای هر نوع کاری است. هرکس نتواند در «رقابت آزاد» به حیات اقتصادی خود ادامه دهد؛ باید جایش را به آنان که سازگارترند بسپارد. فیزیوکراتها این نظریه را منتج از اصل: **Laissez Faire Laissez Passer**^۴ و آن را راه طبیعی بشر می‌دانستند.

از سوی دیگر مارکسیستها نیز معتقد بودند فرضیه‌شان بر قانون طبیعی استوار است. مارکس فرضیه جبر تاریخ را قانون طبیعی و جبری می‌دانست. ماتریالیسم دیالکتیک که فلسفه رسمی مارکس معرفی شده، اصولاً چگونگی تغییرات رفتار بشر و حتی تغییراتی را که در تمام جهان رخ داده است، تشریح کرده و می‌گوید:

« همه تغییرات در جهان هستی در حال پیشرفت و تکامل است و این تکامل در مراحل مختلف به وقوع پیوسته است و هر مرحله از مرحله ماقبلش بالاتر است.» او وضع ابتدائی را تز، وضع بعدی را آنتی‌تز و

^۴ یعنی بگذار هرکس به سهم خود، امور اقتصادی متناسب با تقاضای جهانی را به عهده بگیرد و آن را انجام دهد. آن گونه که بطور طبیعی در موقعیتها، بازارها، و امکانات، متناسب با استعدادها و علائقشان انجام آن را برایشان میسر می‌سازد. بگذار جریان هر داد و ستد و نتیجه قهری هر نمود اقتصادی در مسیر طبیعی خود بیفتد. بطور خلاصه: «بحال خود واگذارشان و تغییرشان نده» جی کب اوسر: تکامل

نتیجه حاصله را سنتز می‌خواند و معتقد بود که تمام پدیده‌ها، این قانون سه مرحله‌ای را گذرانده‌اند. ولی چون جهان دائماً در حال تکامل و در نتیجه تغییر است، این قانون همیشه ادامه دارد و بنابراین همانطور که سرمایه‌داری به دنبال فئودالیسم آمده است، سیستم اشتراکی قهرماً و جبراً جای سرمایه‌داری را می‌گیرد. نتیجه‌گیری حاصله اینکه دولت باید جانشین تمام تولید کنندگان خصوصی شود و بخش خصوصی و رقابت آزاد مطلقاً از میان برود تا به آنچه قانون طبیعی است سرعت بخشد.

مطلبی که در دنیای «واقع» عملاً به اثبات رسیده، این است که هیچ کدام از فرضیه‌های فوق همگانی و همیشگی و همه جایی نبوده و بکرات ابطال آنها دیده شده است. با اینکه هم فرضیه فیزیوکراتها در زمینه «رقابت آزاد» و هم فرضیه مارکس مبنی بر استقرار سوسیالیسم در جوامع مختلف پیاده شده، معه‌ذا آرامش و صلح و صفائی به وجود نیاورده است. بلکه سلطه‌گرها و زیرسلطه‌ها و تضادها و کشمکش‌ها و جنگ‌ها، وجود فقر و محرومیت‌ها همان‌گونه که بوده — حتی با ابعاد گسترده‌تری — ادامه یافته است. بنابراین نمی‌توان آنها را به عنوان «قانون طبیعی» که علماء به دنبالش بوده‌اند — یعنی قوانینی که تثبیت شده و آرامش‌بخش باشد — قبول کرد.

«آنچه هست» در برابر «آنچه باید باشد»

در مورد حکومت، بعضی از علمای علوم اجتماعی معتقدند اگر انسانها آزاد باشند، راهی که خودشان بطور طبیعی پیدا می‌کنند و رفتار و کرداری را که دنبال می‌نمایند، همان قوانین طبیعی حاکم بر روابطشان خواهد شد که رفاه و آسایش و آرامش را به همراه می‌آورد. اینها مخالف اعمال هرگونه قانون و مقررات و وجود حکومت‌های مقتدر و قانونگذار در میان انسانها هستند. اینها با تبعیت از آنچه در طبیعت می‌گذرد، عقیده دارند همانطور که اگر دست به ترکیب محیط زندگی و طبیعت اطراف خود بزنیم و در آن دخل و تصرف کنیم آنرا از حالت تعادل خارج می‌کنیم و در آن نابسامانی بوجود می‌آوریم؛ اگر در بین جوامع هم قوانینی ساخته و پرداخته پیاده کنیم و بنام اصلاحات، هر روز مقرراتی وضع نمائیم؛ تنها اثر مثبتش این است که عده‌ای را به نام دولت و مجری قانون مانند زالو به جان اجتماع می‌اندازیم تا خونشان را بکنند. یعنی از آنها مالیات بگیرند، جوانانشان را به سربازی ببرند و با نیروی حاصله از خود مردم، آنها را بزیور اسارت درآورند. در حقیقت از ثمره دسترنج مردم به آلف و الوف برسند و بر آنها منت هم داشته باشند که آنان را مدیر و هادی‌اند. هرقدر اختیار دولتها را وسیع‌تر کنیم، آزادی افراد را محدودتر کرده‌ایم. آنها می‌گویند: بهترین حکومتها حکومتی است که کمتر دخالت حاکمانه نماید. بنابراین لااقل دست به ترکیب «آنچه هست» نزنیم و هر اجتماع را با روابط و ضوابط موجودش بنام یک واقعیت بپذیریم. این گروه از دانشمندان که خود را مدافع «آنچه هست» می‌دانند، مخالفان خود یعنی طرفداران «آنچه باید باشد» را افرادی غیرمنطقی و کارشان را غیرعلمی می‌خوانند.

اما طرفداران «آنچه باید باشد» اعتقادشان بر این است که برای بهبود روابط اجتماعی، عقلای قوم باید تصمیمات لازم را بگیرند و همه مردم را به اطاعت وادارند. در غیر این صورت، اگر مردم را آن طور که مدافعان «آنچه هست» می‌گویند رها کنند، اقوایا ضعفا را لگدمال کرده، از بین می‌برند. و اما با عنایت به اینکه هرکس خود را عاقل‌ترین و مناسب‌ترین فرد برای حکومت می‌داند — و در عین حال همگان هم که نمی‌توانند توأمأ تصمیم بگیرند و حکومت کنند — از این رو مردم باید رأی بدهند و اکثریت تصویب کنند که چه کسانی عاقل‌ترین و برای قانونگذاری و فرمانروائی بر جامعه مناسب‌ترین‌اند. البته اقلیت هم باید از

آنها اطاعت کند. و مجموعه جریان انتخابات و سیستم حکومت را دموکراسی می‌نامند و معتقدند این عالیترین سیستم حکومتی است که بشر بدان دسترسی پیدا کرده.

دموکراسی و معایب آن

در سیستم دموکراسی آنچه از طریق تجربیات عینی حاصل شده است اینکه داوطلبان ورود در جرگه حکومت کنندگان، منفرداً یا توسط سازمانهای سیاسی و غیرسیاسی نامزد انتخابات و معرفی می‌شوند. اینها با حضور در مجامع و ایراد سخنرانیها و خطابه‌ها خود را می‌شناسانند و با اعلام برنامه‌هایی در باغ سبز نشان می‌دهند. رسانه‌های گروهی هم نامزدهائی را که مورد علاقه‌شان است به «خوبی» و آنهائی که مورد علاقه‌شان نیست، رندانه به «بدی» و یا به «بی‌خاصیتی» معرفی و وانمود می‌کنند. و در روز انتخابات نیز مردم رأی می‌دهند و هر که اکثریت را کسب کرد، برنده می‌شود. اگر فرض کنیم هیچگونه تقلبی ظاهراً و باطناً در نحوه انتخابات نباشد و آزادی و صداقت بتمام معنا در تمام طول انتخابات حکمفرما باشد، در عین حال انتخابات نوع دموکراسی معایب زیر را در بر دارد:

۱- اکثر انتخاب کنندگان انتخاب شوندگان را نمی‌شناسند. یعنی نه تنها از چگونگی شخصیت و خلقیات آنها بی‌اطلاع‌اند، حتی اکثراً تا قبل از شروع انتخابات، اسم نامزدها را هم نشنیده‌اند. بدین ترتیب نمی‌توان انتظار داشت که صرفاً با معرفی فلان تشکیلات سیاسی و غیرسیاسی و استماع چند خطابه و سخنرانی، نامزدها را دقیقاً بشناسند و با چشم باز و شعور و تشخیص خودشان - بدون اینکه تحت تأثیر دیگران قرار گیرند - اظهار نظر کنند.

۲- سطح دانش و معلومات و قدرت تشخیص انتخاب کنندگان مساوی نیست، در حالیکه وزن و ارزش آراء آنها در رأی‌گیری مساوی است. مثلاً ارزش رأی یک نوجوان ۱۶ ساله بیسواد ساکن یکی از دهات دورافتاده فلان ایالت برای انتخاب رئیس جمهور مملکت مساوی و همسنگ ارزش رأی یک استاد علوم سیاسی بزرگترین دانشگاه کشور است. خداوند می‌فرماید:

«...آیا آنهائی که می‌دانند و آنهائی که نمی‌دانند برابرند. تنها خردمندان متذکر می‌شوند.» زمر(۳۹): ۹

۳- تأثیرات روانی تلویزیون، رادیو و مطبوعات - که معمولاً در اختیار هیأت‌های حاکمه یا گروه‌های معینی با علائق خاص خودشان قرار دارد - بر افکار عمومی آنقدر زیاد است که این وسائل قادرند در طول مدت انتخابات طی برنامه‌ریزی‌های حساب شده، بهترین شخصیت‌های جامعه را در نزد عوام‌الناس لجن‌مال و زشت و منفور کنند و یا بدترین اشخاص را مانند بدترین امتعه با تزئین و آرایش متناسب و با تبلیغ و جار و جنجال فراوان به مردم عرضه نمایند.

۴- سیاستمداران منتخب - مثل افراد دیگر - علاقه شدیدی به ارضای شهوات، امیال و تمناهای خود و احتمالاً اجابت تمایلات کسانیکه در عرضه کردنشان به بازار انتخابات مؤثر بوده‌اند، دارند. حال آنکه ممکن است این عمل با خواست‌ها و احتیاجات توده‌های مردم تطابق نداشته باشد. اینها بعد از توفیق در انتخابات می‌توانند تمایلات خود را در لباس «قانون» به مردم تحمیل و دیکته کنند؛ و بار پرداخت کنندگان مالیات و احياناً عسرت و گرفتاری‌های آنها را زیادتر نمایند.

کنت آرو (Kenneth Arrow) متخصص اقتصاد رفاه، در فرضیه‌ای که بنام «قضیه احتمال آرو» معروف شده است این موضوع را کاملاً توضیح می‌دهد. او ثابت می‌کند که هر نوع تصمیمی در تعیین مقررات اجتماعی یا تحمیلی گروه و یا دیکته شده دیکتاتورهاست.^۵

به هر تقدیر سیستم‌های ساخته و پرداخته بشری از قبیل سلطنتی استبدادی، فاشیسم، سوسیالیسم و کمونیسم که نتوانستند جوابگوی نیازهای بشری باشند و نتوانستند انسان‌ها را به آسایش و آرامش برسانند. سیستم دموکراسی یعنی بهترین شیوه حکومتی یافته شده بشری نیز معایب زیادی دارد که حتی طرفداران آن می‌گویند: ما می‌دانیم که سیستم دموکراسی شیوه‌ای آرمانی نیست ولی بهتر از آن هم سراغ نداریم.

۵- ایرادی که همیشه به سیستم دموکراسی گرفته می‌شده این بوده است که اگر اکثریت جامعه حکومتی را بر سر کار آورند که فاسد و دیکتاتور و بطور کلی فاسق از آب درآید، چه میتوان کرد. دموکراسی تصحیح شده پاسخ می‌دهد که در این سیستم مردم باید بتوانند بدون توسل به زور چنین حکومتی را خلع کنند و دیگری را بجایش بنشانند تا دموکراسی بنامند. ولی سیستم دموکراسی هنوز پاسخی به این سؤال نداده است که اگر اکثریت مردم جامعه، خودشان فاسق و فاسد شدند و حکومتی متناسب با خلقیات خودشان انتخاب و قوانینی در همان راستا، تدوین کردند، چه تضمینی برای اقلیت صالح جامعه باقی خواهد ماند؟ با توجه به این معایب و کمبودها در بهترین سیستم حکومت یافته شده بشری، یعنی دموکراسی، سئوالی که حتماً میتواند مطرح باشد این است که آیا واقعاً بشر نمی‌تواند به راه و رسمی از زندگی کردن دست یابد که در صلح و آرامش - هماهنگ با جهان آفرینش - بسر برد؟ برآستی چرا همه مخلوقات عالم در کنار هم زندگی آرامی دارند ولی بشر از آن محروم است؟ آیا به این دلیل نیست که جهانیان همه - به استثنای ابنای بشر - از قوانین طبیعی که برایشان منظور شده است اجباراً پیروی می‌کنند، ولی بشر بعلاّت اختیاری که دارد به خواست‌ها و هوس‌های رنگارنگ خود که اکثراً با آن دیگران مغایرت دارد دلبسته است؟ آیا واقعاً بشر نیز مانند سایر موجودات و مخلوقات، «قانون طبیعی» دارد که بتواند در پناهش آرام بگیرد؟ همانطور که گفتیم این سئوالی بوده است که بعد از رنسانس اروپا برای بعضی از متفکرین علوم اجتماعی پیدا شد و اما چون نتوانستند پاسخ قانع کننده‌ای برایش پیدا نمایند، آنرا رها کردند. ولی ما، در اینجا آنرا دنبال می‌کنیم.

قوانین و نظامات طبیعی کدامند؟

محققانی که در جستجوی کشف قوانین و نظامات طبیعی حاکم بر پدیده‌های آفرینش است، در واقع به دنبال پیدا کردن دو سری قواعد می‌باشد. اول یک نوع قوانین و نظامات داخلی که سازمان وجودی و حیات موجود را در محدوده خودش تنظیم و کنترل می‌کند، مانند قوانین حاکم بر مواد متشکله داخل سلول (پروتوپلاسم، هسته، کرموزم‌ها و ژن‌ها) و نظام داخلی اتم (پروتون‌ها، نوترون‌ها و الکترون‌ها) و یا قوانین بیولوژیکی موجودات زنده و... دوم قوانین و نظامات خارجی که به موجب آن، حرکات و عمل‌ها و عکس‌العمل‌های موجود را نسبت به اطرافیان‌ش طوری کنترل می‌کند که بتواند در آرامش و هماهنگی با سایر پدیده‌ها و از جمله گروه خود بسربرد. با اینکه قوانین و نظامات سری دوم اکثراً از قوانین سری اول جداست ولی غالباً مکمل یکدیگر و هر دو به منظور حفظ حیات موجودات و ایجاد تعادل در میان آنهاست.

^۵ - برای جزئیات مربوط، به صفحه ۱۰۸ کتاب زیر مراجعه فرمائید.

تمام موجودات عالم چنین قوانین و نظاماتی را دارند که علما آنها را قوانین طبیعی نامیده‌اند. این قوانین داخلی و خارجی در همه موجودات - به استثنای بشر - فطری و ذاتی است. یعنی اختیار قابل توجهی در تغییر آنها برایشان میسر نیست. و در حقیقت به انجام آن مجبورند. قوانین داخلی بشر (آنچه به کار ژن‌ها و انتقال صفات نظم می‌بخشد و آنچه کار قلب و کبد و کلیه و امعاء و احشاءش و... را کنترل می‌کند) ذاتی است و در خود اوست و معمولاً نمی‌تواند در آن تغییری اساسی ایجاد کند. ولی قوانین خارجی که رفتار و گفتار و کردار و مرادده‌اش را با سایرین کنترل نماید، در خود او به صورت غریزی نیست. در حالی که می‌دانیم بشر نیز مانند سایر مخلوقات احتیاج به نوعی قوانین خارجی دارد تا بتواند با سایرین و از همه مهمتر با گروه خودش، در صلح و توافق بسربرد. به عبارت دیگر، رفتار و کردار انسان‌ها هم «باید» تحت قاعده و نظاماتی باشد، همانطور که رفتار سایر مخلوقات تحت قواعد و ضوابطی است.

اگر بشر چنین قواعدی به نام قوانین کنترل‌کننده اعمال و رفتارش - همانند آنچه سایر مخلوقات دارند و اجباراً آن را اجرا می‌کنند - بطور فطری در وجود خودش ندارد، در عوض قدرت خلّاقه دارد. قدرت تفکر و تعقل و دوراندیشی و تصمیم‌گیری دارد و با استفاده از همین استعدادها توانسته است در میان سایر مخلوقات به مقام بالائی برسد. اما با وجود تمام برتری‌ها نسبت به سایر موجودات روی زمین، بشر هنوز نتوانسته است راهی پیدا کند که با گروه خود - با انسان‌های دیگر - در آرامش بسر برد. بشر نتوانسته است یکباره و برای همیشه جنگ و جدال و حسد و نفرت و کینه‌توزی‌ها را کنار بگذارد و مانند سایر مخلوقات عالم با گروه خود در صلح و صفا زندگی کند. آیا واقعاً چنین راهی برای بشر موجود نیست؟ من معتقدم هست و این همان قوانین طبیعی بشر است.

قوانین طبیعی بشر

منظور از «قوانین طبیعی بشر» مجموعه قوانینی است که مانند قوانین طبیعی جهان مادی بتواند فعالیت‌های انسانی را طوری هماهنگ سازد که اجتماعی پابرجا و بر بنیاد اصولی تثبیت شده به وجود آورد. انسان موجودی است اجتماعی - سیاسی و بقایش بر پایه همکاری و معاضدت با یکدیگر استوار است. رفتارش با دیگران و عکس‌العمل دیگران با او، اهم مطلب و اصل مسأله را تشکیل می‌دهد. تمام قوانین و مقررات موضوعه در اجتماعات بشری و تمام حکومت‌ها برای کنترل این رفتارها و عکس‌العمل‌هاست. ولی آیا بشر قادر است - آن‌طور که علمای علم‌الاجتماع بدنبالش بودند - خود، از راه آزمون و خطا و رأی‌گیری از همگان به چنین مجموعه قوانین طبیعی - یعنی چه بکنند و چه نکنند - دست یابد و با اجرای آن اجتماعی پابرجا بوجود آورد و در آرامش زندگی کند؟

این قوانین طبیعی معمولاً باید مثل سایر قوانین حاکم بر جهان، یک مجموعه واحد باشد. یعنی نمی‌شود چندین مجموعه غیرمشابه - مثل قوانین اساسی کشورهای مختلف دنیا - پیدا کنیم و در عین حال همه‌شان را قوانین طبیعی بشر بدانیم. مثلاً در یک مجموعه قاتل را بکشیم و در مجموعه دیگری قاتل را با همان شرایط آزاد کنیم. اگر مجموعه‌ای بنام قوانین طبیعی بشر که بکن‌نکن‌های او را تعیین می‌کند، موجود باشد؛ باید علاوه بر اینکه کاراً و مؤثر است، حتماً «واحد» باشد تا بتوان آن را قانون طبیعی شمرد. همان‌طور که سایر قوانین طبیعی برای هر موجودی «واحد» است، همیشگی است و در همه جا صادق.

فرض کنیم یک مجموعه (Set) از مجموعه قوانین و مقررات لازم اجتماعی برای بشر در جهان واقع وجود دارد که می‌تواند مانند قوانین بین سایر آفریده‌ها که هماهنگی برایشان به وجود آورده است، بین انسانها هماهنگی و آرامش به وجود آورد. و این را «قوانین طبیعی بشر» بدانیم. حال اگر آن‌طور که «آرو» طی

« قضیه احتمال آرو » ثابت کرده که: « هر نوع تصمیمی در تعیین مقررات اجتماعی، یا تحمیلی گروه و یا دیکته شده دیکتاتورهاست»، قبول کنیم که تصمیمات تحمیلی و دیکتاتوری انسانها نمی تواند قانون طبیعی مورد نظر ما باشد، آیا می توان چنین مجموعه قوانینی را که قوانین طبیعی اش می خوانیم، از طریق رأی گیری مستقیم از همه مردم جهان به دست آورد؟ به دلیل ارائه شده در زیر می گوئیم خیر.

برای روشن شدن این موضوع به طور مثال جامعه کوچکی را در نظر می گیریم که فقط ده نفر واجد شرائط رأی دادن دارد. اینها می خواهند آن مجموعه قوانین طبیعی را از بین تمام مجموعه های قوانین ممکنه از طریق رأی گیری و انتخاب اصلح پیدا کنند. برای ساده تر شدن موضوع قبول می کنیم که لازم نیست همه مردم مشترکاً پی ببرند که آن مجموعه قوانین همان قوانین طبیعی مورد نظر است و تنها کافی است نصف به اضافه یک نفر و حتی تعداد کمتری از مردم جامعه آن را دریابند. و فرض می کنیم که احتمال موافقت و مخالفت هر نفر از رأی دهندگان نسبت به هر یک از مجموعه های موجود پنجاه پنجاه باشد. با وجود بر این مفروضات - همان طور که ذیلاً ملاحظه می شود- احتمال توافق نصف به اضافه یک نفر از این نفرات بر تصویب مجموعه قوانین مورد نظر از بین کلیه مجموعه های قوانین ممکنه تقریباً صفر است. چطور؟

اگر تعداد فعالیت های اساسی این جامعه فرضی را که برای هر کدام می خواهند قانونی معین کنند، فقط ۵ نوع فعالیت بگیریم - مثلاً آزادی بیان، مالکیت خصوصی، قصاص قاتل، تنبیه دزد و تعدد زوجات- و نیز فرض کنیم برای هر فعالیت فقط می توان ۵ رقم قانون منظور کرد. بدین ترتیب، جمعاً ۲۵ قانون که هر کدام را یک ماده قانون اساسی جامعه می نامیم، خواهیم داشت. از ترکیب این ۲۵ قانون اساسی، کل مجموعه قوانین پنجگانه ای که برای کل این فعالیتها به دست می آید، پنج به توان پنج مساوی ۳۱۲۵ مجموعه است.

$$\text{کل مجموعه قوانین ممکن } 3125 = 5^5 \quad (5)$$

گفتیم که قانون طبیعی باید یک مجموعه واحد باشد. یعنی در بین این ۳۱۲۵ مجموعه ممکن الوصول، فقط یکی می تواند همان مجموعه قوانین طبیعی باشد و از این رو احتمال اینکه هر یک از افراد جامعه ۱۰ نفری بتوانند آن را انتخاب کنند $\frac{1}{3125}$ است و احتمال اینکه نصف به اضافه یک نفر از این جامعه ده نفری، یعنی شش نفر آنها، توأمأ این مجموعه قوانین طبیعی را انتخاب کنند، چیزی نزدیک به صفر است.

$$\frac{1}{3125} \times \frac{1}{3125} \times \frac{1}{3125} \times \frac{1}{3125} \times \frac{1}{3125} \times \frac{1}{3125} = \frac{1}{(931) 10^{18}} = \frac{1}{\infty} = 0$$

حال با عنایت به اینکه تعداد نفرات در دنیا و حتی در هر یک از جوامع امروزی خیلی بیش از ۱۰ نفر است و با توجه به اینکه انواع فعالیت های اساسی جامعه که احتیاج به وضع قانون و مقررات دارد، بیش از پنج فعالیت است و برای هر فعالیت هم بسیار بیشتر از پنج رقم قانون می توان منظور نمود، کل مجموعه های قوانین متشکله ما بسیار بسیار زیاد می شود و احتمال انتخاب آن مجموعه که با قانون طبیعی بشر یکی باشد، تقریباً صفر صفر است. چون بشر در اعمال خود مختار است، تعداد رفتارهای ممکنه اش حد و حصری ندارد. در حالی که رفتار سایر موجودات چون تابع قوانین طبیعی و ذاتی آنهاست معین و محدود می باشد. اگر بشر بخواهد یک مجموعه از رفتارهای فردی و اجتماعی جامعه خود را پیدا کند که با اجرای آن همان نوع آرامش و آسایش و هماهنگی موجود در بین سایر مخلوقات دستگاه آفرینش را در جامعه تأمین کند، به دست آوردنش از طریق آزمون و خطا غیرممکن است. زیرا در حقیقت به دنبال پیدا کردن یک عدد معین در بین اعداد نامحدود می گردد. در حالیکه در مورد سایر مخلوقات، یافتن قانون طبیعی حاکم بر وجود

آنها، در واقع پیدا کردن یک عدد معین در بین اعدادی محدود است. که اگرچه گاهی مشکل، ولی محتمل است و میسر. و علت اینکه چرا بشر در پیدا کردن قوانین حاکم بر پدیده‌های طبیعی موفق بوده و علوم طبیعی توسعه یافته ولی دریافتن قوانین ناظر بر اعمال انسانی ناموفق بوده و علوم اجتماعی پیشرفت بسیار ناچیزی داشته، همین خصوصیت بشری است. یعنی که تنها با استفاده از روش تجربه و مشاهده مستقیم که علمای علوم طبیعی توانستند بعضی از قوانین ناظر بر پدیده‌های آفرینش را کشف کنند، ما نمی‌توانیم قوانین طبیعی متناسب با اعمال انسانی را پیدا کنیم. آیا راه دیگری وجود دارد؟ مطالبی که بعد از این می‌آید روش تازه‌ای را در این زمینه نشان می‌دهد.

پیام های الهی برای ابناء بشر همان قوانین طبیعی انسان هاست

می‌دانیم قوانین طبیعی بطور کلی بصورت گزینه — مانند آنچه که ذاتاً و فطرتاً در وجود حیوانات و پرندگان و حشرات قرار داده شده است — در انسان نیست. برای جلوگیری از سرگردانی افراد بشر و هر کدام به جهتی رفتن و تضاد و تصادم آنها، من فکر می‌کنم خالق عالم قوانین طبیعی بشر را توسط پیامبرانش، به صورت وحی فرستاده و خطوط اصلی زندگی و راه و روش او را به صورت یک مجموعه «قوانین اساسی» فارغ از قضاوت های ارزشی روشنفکران و گروه های سیاسی، به عنوان یک راه زندگی پا برجا و تثبیت شده یعنی غیرقابل تغییر، یعنی همانی که علمای علم الاجتماع اروپا بعد از رنسانس بدنبالش می‌گشتند و توفیق یافتنش را پیدا نکردند، به انسانها معرفی کرده. و قرآن کامل‌ترین و آخرین مجموعه دست نخورده و تحریف نشده این سری قوانین است که برای هدایت و راهنمایی بشر نازل شده.

خداوند در تعریف دین حنیف اسلام می‌فرماید: «... دین حنیف فطرت الهی است. همانی که فطرت مردم بر آن قرار داده شده. در خلقت خدا تغییری نیست. این یک دین پابرجا و تثبیت شده است...» الروم (۳۰): ۳۰ همچنین می‌فرماید:

« غیر از خدا بندگی نمی‌کنید بجز از آسمانی که خودتان و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید. و خدا حجّتی بر صحت آنها نازل نکرده. حکم جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را بندگی نکنید. این است دین پابرجا و تثبیت شده، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» یوسف (۱۲): ۴۰

خداوند در مورد خود قرآن می‌فرماید: «این (قرآن) دلیلی روشن برای مردم است و راهنما و اندرزی برای پرهیزگاران.» آل عمران (۳): ۱۳۸

سپس می‌فرماید: «یقیناً این قرآن به آنچه پابرجا تر است راهبری می‌کند...» اسراء (۱۷): ۹

بحث ما اساساً این بود که علمای علم الاجتماع اروپا بدنبال پیدا کردن قوانینی بودند که برای بشر، طبیعی باشد و انسانها با پیروی آن بتوانند به «جامعه‌ای پابرجا و تثبیت شده» همانند سایر موجودات برسند و از آیات فوق استنتاج می‌شود که خداوند ربّ جلیل، دین اسلام و قرآن را به عنوان یک راه زندگی پابرجا و تثبیت شده و دستورالعمل و راهنمایی برای رسیدن به آن، معرفی نموده است.

و اما از آیات قرآن استنباط دیگری مبنی بر تائید نظریه ارائه شده فوق بدست می‌آید و آن اینکه قرآن نحوه نزول و تعلیم این قوانین طبیعی را به همه مخلوقات - چه جبری در جمادات، چه غریزی در حیوانات و چه اختیاری در انسانها - توسط وحی معرفی می‌کند. مثلاً نظام بین افلاک و ارتباط بین کواکب و زمین را ناشی از وحی اعلام میدارد:

«آنگاه هفت آسمان را در دو دوره پدید آورد و کار هر آسمان را به آن وحی کرد.» فصلت (۴۱): ۱۲

در مورد کاری که ما می‌دانیم زنبور عسل از روی گزینه و در حداعالی تکامل انجام می‌دهد، می‌فرماید:

« پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که...» نحل (۱۶): ۶۸.

و به همین نحو در مورد نشان دادن راه و رسم زندگی بشر، می فرماید که به پیامبران وحی کرده است:

« ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم...» نساء (۴): ۱۶۳.

«... این قرآن به من وحی شده است تا به شما و هر کس که به او می رسد بیم دهم...» انعام (۶): ۱۹.

« بگو: من انسانی هستم همانند شما. به من وحی می شود...» کهف (۱۸): ۱۱۰.

حال با توجه به اینکه ارتباط بین کرات را قوانین جاذبه که می دانیم قانون طبیعی است کنترل می کند و راه و روش زندگی و خانه سازی و جمع آوری گرده و شهد گل را زنبور عسل با استفاده از غریزه که قانون طبیعی است دنبال می کند و خداوند می فرماید که اینها را با «وحی» به آنها تعلیم داده است. بنابراین قوانین و مقرراتی که باید ارتباط بین انسانها را حفظ کند و توسط «وحی» به پیامبران یعنی نماینده انسانها نازل شده است، بخوبی می تواند همان قوانین طبیعی بشر باشد.

تمام پیامبران، درحقیقت، وظیفه شان همین بوده است که قوانین طبیعی بشر، یعنی قوانین تثبیت شده و لازم برای اداره اجتماع و تعیین ضوابط و روابط بین مردم — همان چوب میزانه ها و بکن نکن هائی که متناسب با فطرت انسانها بوده و هماهنگ با مسیر کلی حیات و در نتیجه آرامش دهنده است — همه را به بشر ارائه دهند. و محمد (ص) آخرین پیامبر و حامل کاملترین آنها یعنی قرآن بوده که خداوند حفظ آن را از تحریف ها و کم و زیاد کردن های مردم (همان گونه که سایر کتب آسمانی را قبلاً دگرگون کرده بودند) به عهده خود گرفته است.

قرآن مجموعه کاملی از قوانین طبیعی و اساسی بشر است که به صورت اصیل و دست نخورده محفوظ مانده و در اختیار همگان قرار داده شده است. اگر انسان خواهان آرامش دائم و داشتن جامعه ای تثبیت شده است، باید تمامی رفتار و گفتار و کردارش را با چنین اصول ابلاغ شده ای تطبیق دهد. و اما اگر از تلاش عصیانگرانه و عواقب ناشی از آن نگرانی ندارد، هر راهی را که می خواهد می تواند برگزیند و خود مسئول اعمال خویش است.

آزمایش این فرضیه

این فرضیه که پیام پیامبران به انبای بشر همان قوانین طبیعی انسانهاست، مثل تمام فرضیه های علمی باید از طریق تجربیات عینی به اثبات برسد و یا رد شود. سؤال مقدری که در اینجا میتواند مطرح باشد، اینست که آیا نمونه ای از جامعه ای که با انجام این دستورات به چنان آرامش و آسایشی که مورد نظر است رسیده باشد، سراغ داریم که بتواند الگویی باشد و بتواند چنین فرضیه ای را ثابت کند؟

پاسخ این که: در حال حاضر نمونه کامل العیار این سیستم در جایی از دنیا نیست که عرضه شود. اگر بخواهیم آنرا به تاریخهای گذشته حواله دهیم اثبات اصالت تاریخ خود مشکل بزرگی است^۶. ولی قسمتهائی از این دستورات الهی که در بعضی از کشورهای جهان در حال حاضر مورد عمل قرار گرفته، موجود است که می تواند ملاک عملی و تجربه عینی ما قرار گیرد.

توجه و دقت به دستورات الهی که توسط پیامبران به بشر ابلاغ شده و ملاحظه و مشاهده زندگی و گذران اجتماعی که آن فرامین را — با اطلاع و یا بی اطلاع از مبدأ دستور — اجرا می کنند و نتایجی که می گیرند

^۶ - در عین حال یک مورد از زندگی بسیار ساده مردم شهر بشرویه در زمان کشورگشائی امیر تیمور گورکانی جالب توجه است که در انتهای مقاله به صورت ضمیمه آورده می شود.

با مقایسه با آنهایی که اجرا نمی‌کنند و به چه سرنوشتی مبتلایند، به وضوح می‌تواند ما را به اصالت دستورات پیامبران به عنوان قوانین فطری و طبیعی بشر یعنی آرامش دهنده و نجات بخش واقف کند. مثلاً جوامعی از بعضی جهات پیش افتاده، مانند کشورهای اروپائی و آمریکا و ژاپن را در نظر بگیریم و به خلیقات و رفتار مردمش توجه کنیم و با آن چه ما می‌کنیم و آن چه خدا می‌گوید مقایسه نمائیم.

آنجا که فرامین الهی را — با اطلاع و ذکر مبدأ و یا بدون اطلاع و ذکر آن — به اجرا می‌گذارند، مثلاً دروغ، تقلب، خلف وعده و غل و غش، فریب، کم‌فروشی، سرهم‌بندی، ماستمالی، ساخت و پاخت، عدم احساس مسئولیت و... را از کارهای تولیدی و داد و ستدشان حذف می‌کنند، نتیجه‌اش خیر و برکت فراوانی و پیشرفتهای مادی است.

آنجا که ربا و احتکار و اسراف یعنی حرامهای خدا را — باز هم با اطلاع و یا بدون اطلاع از مبدأ و مأخذ فرق نمی‌کند — در امور اقتصادی و گذران زندگی‌شان وارد می‌نمایند، نتیجه‌اش تورم و بیکاری مزمن و کسر بودجه و نوسانات شدید اقتصادی است که گریبانگیرشان می‌شود.

آنجا که روابط زن و مردشان برخلاف دستورهای الهی است نتیجه‌اش تزیاید طلاق، از هم پاشیدگی خانواده‌ها، روزافزونی اعتیادها، فرار اطفال از خانه‌ها، اعتصاب در کارخانه‌ها، جنایات و خودکشیهای فردی و دسته جمعی است. ژاپن در این زمینه از دستورات الهی کمتر منحرف است و به همین خاطر نگرانیها و گرفتاریهای مربوطه‌اش بسیار کمتر است.

آنجا که روابطشان را با کشورهای ضعیف، باز هم برخلاف دستورهای الهی، مبتنی بر زورگوئی و بی‌عدالتی و تجاوز مستقر کرده‌اند، نتیجه‌اش بدنامی و بی‌اعتباری و جنگ و خفت است که مسلماً بازتابهای داخلی برای مردم خودشان هم دارد.

در حقیقت دستورات الهی دقیقاً متناسب با فطرت بشری است. هر کس در هر گوشه‌ای از جهان، هر قسمت از آن را اجرا کند، به همان میزان نتیجه مثبتش را درک خواهد کرد. و بالعکس هر گروه و هر جامعه‌ای آنها را نادیده بگیرد، در حرمان و سختی خواهد افتاد.

جدول زیر مقایسه ای است بین بعضی از اعمالی که اکثر ما ایرانیان به صورت عادی انجام می‌دهیم با آن دستورات الهی و آنچه اکثر مردم کشورهای پیشرفته به طور عادی، در آن موارد می‌کنند.

مقایسه بین بعضی از اعمال ما، با آن کشورهای پیشرفته و دستورات الهی

مردم عادی کشورهای پیشرفته چه می‌کنند؟	قرآن می‌گوید چه کنیم؟	ما، مردم عادی ایران، چه می‌کنیم؟
نه تنها دروغ نمی‌گویند، بلکه آن را بسیار زشت می‌دانند. خطاب دروغگو به دیگری به منزله فحش و ناسزا است.	دستور خداود به مؤمنین این است که راستگو باشند و دروغ نگویند تو ب...ه (۹):۱۱۹، ش...عرا (۲۶):۲۲۲ و ۲۲۳ جاثیه (۴۵):۷، زمر (۳۹):۳	دروغ می‌گوئیم، مفصل. حتی بعضاً بدون اینکه نفعی تقدیری و یا ضرری احتمالی در پیش باشد.
بدون اطلاع قبلی به منزل کسی نمی‌روند.	بدون اذن کسی به منزلش وارد نشوید. نور (۲۴):۲۷	بدون اطلاع و قرار قبلی، یعنی سرزده، به منزل دوستان می‌رویم و منت هم داریم که به

		احوالپرسیشان رفته ایم .
به قول و قرار خود سخت پایبند هستید و سر وقت معین شده حاضر می شوند و کاری را که گفته اند ، انجام می دهند .	می فرماید نفرت بزرگی است نزد خدا، اینکه چیزی بگوئید و عمل نکنید. صف(۶۱):۳	بسیاری چیزها می گوئیم . قول و قرارها می گذاریم و مطلقاً عمل نمی کنیم .
غیبت کردن از کارهای بسیار زشت محسوب می شود.	غیبت نکنید. آیا دوست دارید گوشت مردهٔ برادر خود را بخورید. حجرات(۴۹):۱۲	غیبت کردن از کارهای عادی و معمول و مشغول کنندهٔ مجالس ماست.
بجز در مورد دشمنان، تجسس در کار دیگران بسیار ناپسند و از اعمال بسیار بد محسوب می شود و همچنین است بدگمانی که آن را دلیلی بر بیماری روانی شخص می دانند.	در کار دیگران تجسس نکنید. بدگمانی نسبت به دیگران نداشته باشید. حجرات(۴۹):۱۲	تجسس در کار دیگران کردن و هر جا سرک کشیدن و همیشه ”چه خبر“ گفتن، نه تنها ناپسند نیست، بلکه امتیازی محسوب می شود. بدگمانی نسبت به دیگران را عادی و نشانه ای از بیداری می دانیم.

آلمان شرقی و غربی و مقایسه وضعیت زندگی آنها

با اینکه هر دو از یک نژاد و در یک سطح از پیشرفت های فرهنگی و تکنولوژیکی بودند، بعد از جنگ بین الملل دوم دوباره و با دو سیستم مختلف اقتصادی اداره شدند. آلمان غربی سیستمی نزدیک به راه الهی انتخاب کرد و آلمان شرقی سیستمی از راه الهی دور. پس از ۴۵ سال چنان شدند که دیدیم. بعد از فروپاشی جماهیر شوروی و اتحاد آلمان غربی و شرقی، اولین کاری که حکومت آلمان متحد کرد، برگرداندن املاک و مستغلات و کارخانجات مصادره شده مردم آلمان شرقی بخودشان یا ورثه شان بود. به عبارت اسلامی یعنی که «حق الناس ضایع شده» را احیاء کردند و براه خدا یعنی به قوانین طبیعی و فطری خود، برگشتند تا دوباره در مسیر صحیح دستورات الهی بیفتند و وضع معیشتشان سر و صورتی بگیرد. مطالعه و تحقیق بیشتری در کیفیت زندگی جوامع آمریکا، ژاپن، روسیه و مثلاً یکی از کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا و کشورهای مسلمان نشین به عنوان نمونه برای پیدا کردن ارتباطات منطقی بین فرهنگ متداول مردم و نتایجی که می گیرند؛ و مقایسه آن با دستورهای الهی که توسط پیامبران ابلاغ شده است، کاملاً جالب و قابل توصیه به محققان علوم اجتماعی است.

نتیجهٔ مفروضی که از چنین تحقیقی انتظار می رود این است که هر اجتماعی، هر دستوری از دستورات الهی را در هر زمینه ای اجرا کند به همان میزان، نتیجه قهری اش موفقیت، آرامش و آسایش است و در هر زمینه ای که خلاف آن رفتار کند، گرفتاری و سختی برای خود و دیگران بوجود می آورد. اگر اجتماعی همهٔ دستورات الهی را اجرا کند، زندگی اش سراسر توأم با رفاه و سعادت می گردد و اگر هیچ یک از دستورهای الهی را اجرا نکند، هیچ قسمت از زندگی اش قرین آسایش و آرامش نمی شود. گفتن و حتی اعتقاد قلبی داشتن به این دستورها نیست که ثمربخش است، تنها و تنها عمل کردن به آنهاست که نتیجه می دهد. اگر

جوبکاری، ولو کنارش دائماً نماز بخوانی محصولش گندم نمی‌شود و اگر گندم بکاری، ولو کنارش مشروب بخوری و قمار بکنی محصولش جو نمی‌شود.

به هر تقدیر به نظر می‌رسد که برای علمای علم‌الاجتماع مسلمان که اطلاعات کافی از علوم پیشرفته بشری هم دارند یک وظیفه حتمی است که این مقررات و دستوراتی را که در قرآن آمده بنام قوانین طبیعی بشر یا قوانین اساسی جامعه بشری در هر مورد از امور اجتماعی بصورت کاربُردی کلاسه کنند و ارائه دهند و در جامعه‌ای ولو کوچک بمرحله اجرا درآورند و عملاً کارائی آن را بنمایش بگذارند و بعنوان نمونه و الگوئی برای ملاحظه و مشاهده علاقه‌مندان که تشنه پیدا کردن راه نجاتی برای بشریت هستند در دسترس قرار دهند.

می‌دانم که در این مورد یعنی ادعای ارائه بهترین راه و روش زندگی کردن انسانها - که همیشه بزرگترین معضل بشر بوده است- با صراحتی چنین قاطعانه صحبت کردن یعنی که: «این است راه طبیعی و بهترین راه» برای خردمندان، سخنی دور از حکمت تلقی می‌شود. زیرا قبول چنین نظریه‌ای در واقع دست رد زدن بسینه بسیاری از علمای علم‌الاجتماع است که در تمام قرون گذشته در تلاش بوده‌اند تا بشر را تنها مشکل‌گشای خودش معرفی کنند و با ارائه نظریات مختلف ادعا نمایند که بهترین و طبیعی‌ترین نظام اجتماعی- سیاسی- اقتصادی را جهت بهبود روابط بین توده‌های مردم پیدا کرده‌اند. بطوریکه حتی کسانی چون مارکس و پیروانش صمیمانه باورشان باشد که روش اتخاذی آنها آنقدر علمی یعنی طبیعی است که کلیه اجتماعات بشری صرفنظر از موقعیت جغرافیائی و میزان تمدنشان خواه و ناخواه یعنی اجباراً دیر یا زود به آن مرحله خواهند رسید و گزیری بجز قبول و تحقق سوسیالیسم و بعد کمونیسم برایشان نیست. ولی به هر حال ارائه هر نوع طرح تازه‌ای با مخالفت عده‌ای که در سنگر اطمینان‌بخش اعتقادات خود نشسته‌اند، روبرو می‌شود و اگر آن طرح شایستگی نداشته باشد نمی‌تواند توفیقی در عرضه کردن خود پیدا نماید. و اگر هم احیاناً پیدا کرد، یقیناً نمی‌تواند دوامی داشته باشد.

آنچه در اینجا می‌خواهم عنوان کنم این است که قرآن حاوی مجموعه قوانین اساسی طبیعی و فطری انسان هاست. همان‌تی که کاربردش آرامش و آسایش آنها را تضمین می‌کند و همان‌تی که قرن‌هاست بسیاری از دانشمندان، جامعه‌شناسان و فلاسفه، از طریق آزمون و خطا، بدنبال یافتن چنان کیمیائی در تکاپو بوده‌اند. یعنی بدنبال یافتن مقررات و دستوراتی که بتواند جوامع انسانی را همانطور که قوانین طبیعی، جهان مادی را اداره می‌کند، اداره کند و روابط انسانها را طوری هماهنگ سازد که همگان در نظامی تثبیت شده بسر برند. نظام تثبیت شده یعنی که هرکس مطمئن باشد که فردایش با قانون اکثریت یا زور زورمندان تغییر نمی‌کند. مطمئن باشد که مال و جان و شرفش در معرض خطر نیست. مطمئن باشد که اگر حادثه غیرمترقبه‌ای برایش پیش آید، پناهگاهی دارد که او را یاری دهد و مشککش را برطرف کند. مطمئن باشد که در زمان پیری و احیاناً علیلی او را به دور نمی‌اندازند. تثبیت شده یعنی که هر روز حکومتی تازه، با تصویب قانونی تازه، دمار از روزگارش در نمی‌آورد و میان زمین و آسمان معلق نگهش نمی‌دارد و بخاک سیاهش نمی‌نشانند. در نظام تثبیت شده، یعنی در جامعه‌ای که همه انسانها برای یکدیگر «حق» قائلند و بحقوق هم تجاوز نمی‌کنند. هرکس دیگران را مفید می‌داند و از وجود یکدیگر منتفع می‌شوند و با همکاری و معاضدت یکدیگر در راه تکامل که مسیر حرکت جهان آفرینش است طی طریق می‌کنند. زمین را آباد و بدین ترتیب وظیفه دسته جمعی خلیفگی خدا در زمین را انجام می‌دهند.

هم اکنون راه و رسم انتخابی جوامع برای زندگی و گذران یومیه‌شان مبتنی بر قضاوت‌های ارزشی آنهاست که طی قرون و ده‌ها بصورت سنت درآمده که اکثراً متفاوت و گاهی کاملاً متضاد با آن دیگری است. ولی

قرآن اصولی مشخص و معین و دستورالعمل‌هایی کاملاً روشن و بدون دوپهلویی و غیرقابل تغییر دارد. درست است که انسانهای متمدن امروز مقدار قابل توجهی از این دستورات را خودشان، با اقتباس از برخی از دستورات پیامبران و یا از طریق آزمون و خطا، طی قرن‌ها افتان و خیزان فهمیده، قبول کرده و عمل می‌نمایند و از نتایج نیکوی آنها بهره‌مند می‌شوند؛ ولی هنوز نسبت بمقدار معتناهی از دستورات الهی بیگانه‌اند. یعنی که یا بی‌خبرند و یا باور ندارند. و در نتیجه در همان موارد با گرفتاریهای عدیده و مشکلات لاینحل اجتماعی دست بگریبانند.

نتیجه :

با عنایت به مطالب فوق، اکنون می‌توانیم معنای آیه ۵۷ سوره انعام را آن‌طور که شایسته است درک کنیم که می‌فرماید: «... حکم (قانون) فقط مخصوص خداست. او «حق» را اعلام می‌کند و بهترین قضاوت کنندگان است.»

اکنون می‌دانیم که:

کلیه مخلوقات و پدیده‌های آفرینش طبق قوانین طبیعی که در خودشان مستقر شده و بر وجودشان حاکم است، ادامه حیات می‌دهند و از آرامش و تعادل متناسب برخوردارند.

در عین حال که بشر نمی‌تواند استثناء باشد، ولی مشاهده می‌شود که هیچ قانون طبیعی، اجباراً و به صورت غریزی^۷، او را به کاری و نمی‌دارد. یعنی اعمال و اقدامات بشر تا حد بسیار زیادی تحت اراده خودش یا هموعانش قرار دارد؛ چون مختار آفریده شده و مسؤلیتی هم که دارد به همین خاطر است.

بشر نمی‌تواند بدون وجود مقررات و قوانین حاکم و نافذ، روابط بین خود را تنظیم نماید و آرامش و امنیت مورد نیاز جامعه را برقرار سازد. و به همین خاطر حکومت و قوانینی را برای خود ساخته است.

کلیه قوانینی که جماعات بشری برای تنظیم روابط بین خود درست کرده‌اند، یا توسط فرد دیکته شده و یا توسط گروهی قانونگذار، که هر دو خواست‌های خود را به مردم تحمیل کرده‌اند و به همین خاطر این قوانین اکثراً به جای رحمت، زحمت به بار آورده‌اند.

اگر بشر طالب آرامش و آسایش است، باید قوانین طبیعی که متناسب با فطرت انسانی او و در حقیقت سنت الهی است بیابد تا همانند سایر مخلوقات در سایه‌اش به راحتی زندگی کند.

بشر عملاً نمی‌تواند مجموعه قوانین طبیعی یعنی مناسب‌ترین مجموعه قوانین را خود از راه تصویب همگانی با اکثریت به دست آورد. حتی احتمال چنین موفقیتی نیز صفر است.

این قوانین طبیعی را خداوند برای بشر همانند سایر مخلوقات تعیین کرده است. با این تفاوت که در مورد سایر مخلوقات، آن را بوسیله وحی، به صورت غریزه در وجودشان مستقر و به انجامش مجبورشان کرده، ولی در مورد، انسان — چون آزاد آفریده شده — آن را به صورت وحی توسط پیامبران ابلاغ نموده و او را به قبول و یا ردش مخیر ساخته است.

قرآن کتاب آسمانی، معجزه آخرین پیامبر و مجموعه قوانین طبیعی بشر است که خداوند به پیامبرش وحی فرموده و چارچوب فعالیت‌های بشری و چوب میزانه‌ای برای تعیین بد و خوب‌ها دور از قضاوت‌های ارزشی است. و در واقع، می‌توانیم آن را مجموعه قوانین اساسی لایتغیر جامعه بدانیم.

^۷ - برتراند راسل، زناشویی و عشق: روانشناسان، پستان‌مکیدن نوزاد را تنها عمل غریزی انسان می‌دانند.

انسان هائی که به دنبال راه و روش طبیعی و فطری خود می‌خواهند به عنوان خلیفه خدا زمین را آباد کرده، بطرف کمال که مسیر حرکت زمین است پیش برند و همانند سایر مخلوقات زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، باید کلیه اقدامات زندگی و ارتباطاتشان را با یکدیگر، در همین چارچوب تعیین شده قرار دهند. یعنی حق قانونگذاری را برای خدا و فقط برای خدا قائل باشند. و چنانچه مقرراتی برای زندگی اجتماعی‌شان لازم بود که در قرآن ذکر نشده، طبق دستور قرآن می‌توانند آزادانه - بسته به شرایط محیط و رشد فکری خودشان - راه‌های متناسب با شرایطشان را انتخاب کنند و با استفاده از «حکمت» (استدلال منطقی) که بعد از «کتاب» (قرآن)، راهنمای اساسی آنها در تمام امور زندگی است، قوانین و مقررات لازم را برای خود وضع نمایند.^۸

با این توضیح می‌توانیم در نظر خود مجسم کنیم که چنین انسان هائی چگونه اجتماعی خواهند داشت. با چه اطمینان خاطری، امنیت و رفاهشان را حفظ شده می‌بینند و با چه سادگی مسائل و مشکلاتشان را حل شده می‌یابند. و هیچگاه خطر انحراف اکثریت جامعه از اصول و مقررات اجتماعی، اقلیت صالح را نسبت به آینده‌شان مضطرب نمی‌کند. چون مطمئن هستند که اکثریت هم نمی‌تواند قوانین اساسی جامعه یعنی قرآن را تغییر دهد.

سیستم حکومتی‌ای که چنین اجتماعی برای خود تعبیه می‌کند، فقط ناظر بر صحت اجرای این قوانین اساسی (قوانین طبیعی بشر) است. چنین حکومتی حق هیچ‌گونه قانونگذاری و یا اعمال قدرتی خارج از این چارچوب تعیین شده را بنام مصلحت و ضرورت ندارد.

علمای علم‌الاجتماع و حقوقدانان کشورهای پیشرفته جهان مدتهاست به این معنا پی‌برده‌اند که حکومت‌ها، ولو نماینده واقعی مردم هم باشند، نباید اقتدار و اختیارات تام برای تعویض و تغییر همه قوانین داشته باشند. و از همین روی، اصول کلی غیرقابل تغییری را به نام قوانین اساسی تدوین کرده‌اند که دولت‌ها نمی‌توانند از آن تخطی کنند. ولی از آنجا که همین قوانین اساسی‌شان هم ساخته و پرداخته خودشان است، «قضیه احتمال آرو» بر آن صادق است و هیچگاه نمی‌تواند از اعمال نفوذهای و قضاوت‌های ارزشی مصوبان اولیه یا تجدیدنظرکنندگان و متمم‌نویسان، مصون بماند.

در اینجا تذکر مجدد این نکته بی‌فایده نیست که بدانیم در عالیترین شکل دموکراسی اصلاح شده، مردم می‌توانند بدون توسل به زور، حکومتشان را که محتملاً فاسق شده است خلع کنند. ولی برایشان این مسأله لاینحل مانده است که اگر اکثریت جامعه فاسد و فاسق شدند و قوانینی متناسب با خلقیات خودشان وضع کردند و حتی قوانین اساسی را هم به همین منوال تغییر دادند؛ چه تضمینی برای اقلیت صالح جامعه می‌تواند باشد که مجبور به تحمل مفاسد اکثریت نباشند. ولی در سیستم اسلامی این تضمین موجود است. چون اکثریت هم نمی‌تواند قرآن که قوانین اساسی جامعه را تشکیل داده، تغییر دهد. و نمی‌تواند خارج از محدوده قرآن، قوانینی وضع نماید.

به هر تقدیر، سیستم حکومتی‌ای که قرآن را به عنوان قوانین اساسی جامعه می‌پذیرد و خود را فقط حافظ آن و ناظر بر اجرای صحیح مقررات و مفاد آن می‌داند، «حکومت اسلامی» است.

در اینجا سئوالی که می‌تواند به حق مطرح شود اینست که در حکومت اسلامی که قرآن را به عنوان قوانین اساسی قبول کرده است و قرار است خارج از آن قانونی وضع ننماید، در مورد مسائل جدید اجتماع که

^۸ - سورة جمعه (۶۲) : ۲.

تدوین قوانین و مقرراتی لازم می‌شود، ولی در قرآن بحثی از آنها نیست چه باید کرد؟ و منظور از استفاده‌ی از «حکمت» که در فوق گفته شد چیست؟

پاسخ این که در قرآن می‌خوانیم که پیامبر به دستور خداوند «کتاب و حکمت» را به مسلمانان آموخته است. از نظر قوانین تشریحی، کتاب شامل تمام بکن‌نکن‌ها یعنی: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ» ها و «تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ» هاست که بدون دوپهلویی ذکر شده و اما در سایر موارد که قرآن ذکر کرده و دستور صریحی نداده، جامعه اسلامی می‌تواند از ابزار دومی که در اختیارش قرار داده شده یعنی از «حکمت» استفاده نماید، همانطور که پیامبر اسلام استفاده می‌کرد و مسائل جامعه را با کاربرد عقل و مشورت حل و فصل می‌نمود. بنابراین حکومت اسلامی حقیقی که از افراد باتقوا تشکیل شده، دقیقاً در محدوده قرآن عمل می‌کند. یعنی آنجا که دستور مولوی و روشن است که بحثی نیست و در مسائلی که مطلقاً دستوری داده نشده و یا دستور داده شده ولی نحوه اجرای آن را توضیح نداده (مثل قطع دست دزد و میزان زکات و رکعات نماز) با بکار گرفتن «حکمت» یعنی کاربرد عقل و منطق و مشورت با کارشناسان خُبره راه‌حلهای مناسبی تعیین می‌کند و بموقع اجرا می‌گذارد. و از سنت پیامبر بعنوان روش اجرائی، سرمشق می‌گیرد.

منظور از حکومت چیست؟

وقتی در جامعه سازمانی بنام دولت، یا فردی به هر نام، صاحب قدرت اعمال حاکمیت شود تا روابط بین مردم را طبق ضوابط و مقرراتی که مورد قبول آنهاست و یا به آنها قبولانده و تحمیل نموده، اداره کند و جامعه را در حالت آرامش و تعادلی ولو تصنعی نگه دارد، می‌گویند حکومت می‌کند.

سیستم‌های مختلفی در دنیا بوده و هنوز هم هستند که برنامه حکومت‌ها را تعیین نموده‌اند. در سیستمی که نویسنده این مقاله آنرا اسلامی و الهی می‌داند «حاکمیت از آن مردم است مشروط بر آنکه قوانین مصوبه شان مغایر با قرآن نباشد». قرآن صراحتاً تکلیف حکومت و حاکمین را در این مورد روشن نموده و فرموده است که اگر کسی غیر از ما نازل الله (آنچه خداوند نازل کرده) حکم کند، کافر است، ظالم است، فاسق است. مائده(۵) : ۴۴، ۴۵، ۴۷.

در این سیستم کسانی که قدرت اعمال حاکمیت به آنها واگذار می‌شود، منتخب مردمند؛ منتهی تفاوتش با سیستم دموکراسی یکی در مورد نحوه انتخابات است که در این سیستم باید انتخاب کننده، انتخاب شونده را از نزدیک بشناسد. در حالی که در سیستم دموکراسی، شناخت از نزدیک از شرایط لازم انتخابات نیست و دیگری اینکه در این سیستم مقررات و قوانین موضوعه مطلقاً یعنی به هیچ بهانه‌ای از قبیل مصلحت و ضرورت نمی‌تواند مغایر قوانین اساسی اسلام یعنی چارچوب تعیین شده قرآن باشد. در مواردی که قرآن ساکت است، منتخبین مردم در مجلس شورا با استفاده از «حکمت» یعنی کاربرد عقل و استدلال منطقی، قوانین لازم را وضع می‌نمایند. در حالی که در سیستم دموکراسی، اکثریت جامعه می‌توانند از طریق پارلمان، هر نوع قانونی که خواستند تصویب و جامعه را مجبور به تمکین کنند. و هر وقت خواستند آن را لغو نمایند و چیزی مغایر با آن، تصویب کنند. یک روز مالکیت دولتی را ترجیح دهند و کارخانجات مردم را ملی کنند و یک روز پشیمان شوند و آنها را خصوصی نمایند. یک روز هم جنس‌بازی را بنام حفظ آزادی فرد قانونی کنند و یک روز آن را خلاف عفت عمومی بدانند. یک روز قاتل را بکشند و روز دیگر کشتن قاتل را خلاف حقوق بشر معرفی نمایند. ... و بدین ترتیب هیچگاه قادر به ساختن جامعه‌ای پابرجا و تثبیت شده که قرن‌هاست علمای جامعه‌شناس بدنبالش بوده‌اند، نخواهند شد.

انتخابات در سیستم اسلامی

چون تمام اقدامات مسلمانان باید دور از هوی و هوس و احساسات بوده و تحت کنترل و حمایت عقل و با چشم باز انجام شود، نحوه تعیین حکومت و انتخاب افراد شایسته برای کارهای اجتماعی نیز باید دور از حُب و بُغض و عواطف و خلاصه دور از شعار و الزاماً با کاربرد عقل و درایت و در حقیقت با شعور عملی شود. عقل و تجربیات عینی حکم و تأیید می‌کنند که هر نهاد تولیدی و یا اجتماعی، وقتی تحت رهبری مدیران لایق قرار گیرد، نتیجه بهتری ببار می‌آورد. مدیران لایق معمولاً باید خصوصیات زیر را دارا باشند:

اول — قدرت، اطلاعات و تجربیات کافی برای مدیریت و انجام آن کار

دوم — امانت و درستکاری

سوم — علاقه‌مندی بدان کار

چهارم — پرکاری و پرحوصلگی

قرآن توانائی در کار و امانت‌داری را برای استخدام هرکس به هر کاری لازم و کافی می‌داند. قصص (۲۸): ۲۶.

اقلام اول و سوم و چهارم خصوصیات چهارگانه فوق، جمعاً توانائی در کار را نشان می‌دهند و قلم دوم امانت را.

اگر کسی برای مؤسسه‌ای که مربوط بشخص خودش می‌باشد، بخواهد فردی را با چنین خصوصیتی استخدام کند، طبیعی است که باید خودش تصمیم گیرنده باشد. و معمولاً از خصوصیات فرد مورد نظرش — مخصوصاً موقعی که کار مهمی در بین است — اطلاعات کافی بدست می‌آورد و اقدام می‌کند. و اما وقتی صحبت از خدمات اجتماعی است، قاعدتاً باید تمام کسانی که از آن خدمت بهره‌مند و یا متضرر می‌شوند، در انتخاب چنین افرادی حق اظهار نظر داشته باشند.

در سیستم دموکراسی، مردم دلخوشند که این حق را با شرکت در انتخابات و دادن رأی به افراد موّجه، برای خود حفظ کرده‌اند. ولی همانطور که در تشریح معایب سیستم دموکراسی گفتیم، موضوع اساسی این است که در روشهای رأی‌گیری موجود، اکثر انتخاب‌کنندگان انتخاب شوندگان را از نزدیک نمی‌شناسند. و این عدم شناخت باعث می‌شود که اظهار نظر رأی‌دهنده بی‌معنی باشد و بنابراین باید ترتیبی اتخاذ گردد که انتخاب‌کننده، حتماً انتخاب‌شونده را شخصاً از نزدیک بشناسد. وقتی این شناخت حاصل شود، بسیاری از معایب دیگر سیستم دموکراسی که ناشی از یکسان نبودن میزان درک اجتماعی رأی‌دهندگان و تفاوت بین عالم و جاهل جامعه و همچنین اثر تبلیغات رسانه‌های گروهی است، کم می‌شود. لذا می‌توانیم بگوئیم: انتخاب نمایندگان مردم — برای اداره امور اجتماعی‌شان — با رأی اکثریت همان مردم خواهد بود، بشرطی که این رأی معتبر باشد و این زمانی است که انتخاب‌کننده نسبت بخصوصیات اخلاقی و اجتماعی انتخاب‌شونده شناخت کامل داشته باشد تا بتواند بین خوبی‌ها و بدی‌های او بقضاوت بنشیند و مشمول «لا یعقلون» قرآن نگردد. منظور از شناخت کامل شناختی است که با آشنائی نزدیک و با نشست و برخاست، طی مدت زمانی معقول، بدست آمده باشد. این موضوع در عمل مواجه با اشکال می‌شود. یعنی کسی که مثلاً میخواهد رئیس جمهور کشور پهناوری شود، چطور ممکن است با تمام موکلینش «شناخت کامل» پیدا کرده باشد. امید است مطالب زیر این مسأله را حل کند.

نحوه انتخاب خلفای راشدین

در زمان پیامبر اسلام بعضی از رؤسای قبایل و یا ریش سفیدان و معمرین جامعه نوپای اسلامی، اکثر اوقات با پیامبر محشور بودند و آنها را «صحابه» می نامیدند. در حقیقت این افراد در بین قوم و یا طرفداران خود موخه بودند. گوا اینکه انتخاباتی با فرم امروزی و صندوق رأی گیری و... در کار نبود، ولی عملاً این افراد منتخب بالفعل قوم و یا گروه طرفدار خود، یا عبارت دیگر صلحای قابل قبول جامعه کوچک خود بودند. و اکثر اینها بودند که بعد از پیامبر بنام نمایندگان توده های مردم مدینه و اطراف، یعنی جامعه اسلامی آن روز، دور هم جمع شدند و جانشین پیامبر را انتخاب کردند. و گویا باز هم همین گونه صلحای قوم بودند که عثمان و علی را انتخاب نمودند.

توجه به مکانیزم عمل و جوهر اصلی این انتخابات بعد از رحلت پیامبر در مدینه، و عنایت به آنچه در بین مردم بومی و عادی هر منطقه ای از جهان که نمونه بارزش در روستاهای کشور خودمان و یا محلات شهرهای قدیمی مان جاری و ساری بوده است، ما را بدین فکر رهنمون می شود که قبول کنیم، چون نوعاً بشر مخلوقی اجتماعی است، میل و احتیاج دارد که با تشریک مساعی یکدیگر و در کنار هم زندگی کند و شاید این فطرت بشری، یکی از علل اصلی تشکیل اجتماعات و انگیزه شهرنشینی بوده است. انسانهایی که برای مدت معقولی با هم زندگی می کنند و دائماً یکدیگر را از نزدیک می بینند و با خصوصیات اخلاقی یکدیگر آشنا می شوند؛ تدریجاً در بین آنها – همانند ریش سفیدان در روستاها و معتمدین در شهرهایمان – افرادی، شاخص جامعه می شوند. بطوری که همگان آنها را به عنوان افراد عاقل و مآل اندیش قبول دارند. این افراد قویاً به حیثیت و اعتبار اجتماعی خود علاقه مند هستند. کار خلافی نمی کنند. بعضاً حتی ترک اولائی هم نمی نمایند. در زندگی و گذران خودشان موفقند و این خود باعث جاذبتر شدن شخصیت آنها، به عنوان فردی لایق، برای اهالی است. و در نتیجه مورد احترام و مقبول تقریباً تمام مردم منطقه خود هستند. مشکل گشای آنها، داور دعاوی آنها و خلاصه بزرگتر طبیعی آنها به حساب می آیند.^۹ بطوریکه هرگاه برای مردم مشکلی پیش می آید، به نزد آنها می روند. هرگاه اختلافی با یکدیگر پیدا کنند، به آنها حکمیت می دهند و هرگاه کار تازه ای بخواهند انجام دهند، با آنها مشورت می کنند و بطور فطری و طبیعی آنها را به رهبری و بزرگتری و ریش سفیدی قبول دارند. شاید اینها را به حق بتوان صلحاء و عقلای واقعی آن قوم شناخت. به نظر می رسد عده ای از اصحاب پیامبر که رؤسای قبایل و بزرگان مردم بودند، از همین قبیل افراد بودند.

در سیستم انتخاباتی پیشنهادی برای حکومت اسلامی، از این قبیل معتمدین و ریش سفیدان طبیعی هر محله ای از شهر و یا هر روستا تقاضا می شود که اداره امور اجتماعی، فرهنگی و رفاهی جامعه کوچک خود

^۹ - باید توجه داشت که این روش انتخاباتی زمانی کارساز است که جامعه برای مدت معقولی در حالت عادی بسر برده باشد، تا ریش سفیدان روستاها و معتمدین محلات - که قرار است بمعنای واقعی کلمه صلحای قوم باشند - بطور طبیعی بالا آمده و شاخص شده باشند و الا در شرائطی که جامعه بهم خورده و کلیه ضوابط گسیخته شده و قانون جنگل حکمفرماست؛ به احتمال قریب به یقین، آن نوع ریش سفیدان و معتمدین و متنفذین که شرحشان گذشت، جای خود را به کارچاق کن هائی داده اند که زبان باز و حقه بازند. و با اینکه مرجع مردم برای رفع گرفتاریهای عدیده شان در شرائط بحرانی جامعه قرار گرفته اند؛ معذالک نمیتوان آنها را به عنوان صالحین طبیعی جامعه به حساب آورد.

در چنین وضعی، شاید ابتدا باید همانند پیامبران کارهای فرهنگی کرد و مردم را از راههای انحرافی بسوی طریق الهی هدایت نمود. زیرا اگر جامعه بی خبر از دستورات الهی و به دنبال هوای نفس باشد، شانس نجاتش از عسرت و ذلت بسیار ناچیز است یعنی که عالیترین طرحهای انتخاباتی هم کارساز نخواهد بود.

را در محله شهر یا در روستا بطور رسمی به عهده بگیرند و بدین ترتیب واگذاری کار مردم به خود مردم یا حکومت: از مردم برای مردم توسط مردم بمفهوم واقعی کلمه در محدوده کوچکی تحقق می‌پذیرد. این هیئت بنوبه خود با شناختی که تدریجاً در نتیجه کار کردن با هم - در طول مدت خدمت - پیدا می‌نمایند، از بین خودشان کس یا کسانی را انتخاب کرده و به انجمن ناحیه در شهرهای بزرگ و یا انجمن شهر در شهرهای کوچک و یا شورای دهستان، چنانچه در یک روستا زندگی می‌کنند، می‌فرستند تا امور اجتماعی - فرهنگی - رفاهی مشترک آن منطقه را اداره کنند.

به همین ترتیب اعضاء انجمن ناحیه‌ها و شورای دهستانها، بعد از شناختی که در طول مدت همکاری از یکدیگر پیدا کردند؛ نمایندگانی - باز هم از بین خودشان، یعنی کسانی که از آنها شناخت کامل دارند - انتخاب و برای انجمن شهرستانی که امور مشترک فرهنگی - اجتماعی ساکنین منطقه را زیر نظر دارد می‌فرستند.

اعضاء انجمن شهرستانها نمایندگانی را به همین ترتیب از بین خودشان انتخاب و به مجالس ایالتی اعزام می‌دارند تا امور مشترک بین شهرستانها را در ایالت مربوط اداره نمایند. حکومت مرکزی مطلقاً در کارهای هیچ یک از این نهادهای اجتماعی دخالتی نمی‌کند، مگر اینکه از طرف خودشان تقاضای شود.

در انجمنهای ایالتی هم بعد از شناخت کامل یکدیگر، نمایندگانی از بین خود انتخاب و برای مجلس شورا می‌فرستند. در حقیقت همینطور که در این مدل ملاحظه می‌شود، نمایندگان مجلس شورا، مجالس ایالتی و انجمنهای شهر و محلات و روستاها همه توسط کسانی انتخاب شده‌اند که انتخاب کننده طی سالها آشنائی از نزدیک، انتخاب شونده را شناخته و از روحیات و خلقیات و طرز کار و فکر او مطلع بوده است. پیروان فرق دیگر در کشور می‌توانند همین کار را در کلیسا، کنشت، صومعه و حتی باشگاههای خود انجام دهند و هیئت امناء خود را، با علم و اطلاع و شناخت کامل و با چشم باز انتخاب کرده و از بین آنها نمایندگانی در این مسیر بیندازند؛ تا اگر در طول این گذرگاهها لیاقت خود را نشان دادند به مجلس شورا راه یابند.

نمایندگان مجلس شورا که با هم کار می‌کنند و تدریجاً یکدیگر را می‌شناسند و خودشان شناخته شده موکلینشان یعنی اعضاء مجالس ایالتی کشور هستند؛ مناسبترین افراد برای انتخاب نامزدهای ریاست جمهوری می‌باشند. به هر تقدیر تعیین نامزد ریاست جمهوری یا خلیفه و یا هر اسم دیگری تنها به عهده این مجلس خواهد بود که دو نفر را انتخاب و معرفی می‌کند. یکی از اینها با بیعتی که از تمام امت می‌گیرد، ریاستش مسجل می‌شود. بیعت از تمام امت فقط برای این است که اگر کسی در گوشه و کنار مملکت تصادفاً از نقطه ضعف پنهان مانده نامزد ریاست جمهوری اطلاعی داشته باشد، بتواند اظهار کند و به اطلاع عموم برساند.

این رئیس کل مملکت که وظیفه اجرائی را هم به عهده دارد، نفراتی را به عنوان معاونین، مشاورین و وزراء از بین اعضاء مجلس شورا یا خارج از آن انتخاب می‌کند و به تصویب مجلس شورا می‌رساند و مشغول رتق و فتق امور می‌گردد. مدت دوره خدمت ریاست کل و دوران تصدی هر یک از نمایندگان انجمنهای سطوح مختلف کشور و سایر امور مربوط به جامعه را مجلس شورا معین می‌کند.

مقایسه انتخابات نمایندگان مردم در سیستم دموکراسی و سیستم اسلامی

در سیستم اسلامی	در سیستم دموکراسی	
تمام انتخاب کنندگان، انتخاب شوندگان را مستقیم از نزدیک می‌شناسند.	اکثر انتخاب کنندگان، انتخاب شوندگان را مستقیم و یا غیرمستقیم از نزدیک نمی‌شناسند.	۱
رأی‌گیری چند مرحله‌ای است که در مرحله اول مستقیم و در مراحل بعدی غیرمستقیم است.	رأی‌گیری یک مرحله‌ای و مستقیم است.	۲
رأی‌دهندگان در واقع تنها صلحاء و عقلای قوم هستند. یعنی آنهایی که خودشان مستقیماً با رأی کسانی انتخاب شده‌اند که صلاحیت انتخاب شوندگان اولیه را بطور طبیعی طی سالیان دراز آشنائی و تجربه، تشخیص داده‌اند.	ارزش رأی تمام افراد صاحب رأی (عاقل و جاهل تحصیلکرده و بیسواد، پیر و جوان، صالح و طالح) صرفنظر از میزان درک اجتماعی آنها مساوی است.	۳
با وجودی که قانونگذاران مجلس توسط عقلاء و صلحاء جامعه انتخاب شده و یقیناً صلاحیتشان طی سالیان دراز آشنائی از نزدیک برای انتخاب کنندگان مسجل بوده است، معذالک هیچگاه قوانینی را که خارج از چارچوب قرآن باشد مجاز به تصویب نیستند.	نمایندگان مردم در مجلس مؤسسان و شورا، با پشتیبانی اکثریت جامعه هر موضوعی را صلاح دانستند، بدون هیچ حد و مرزی بصورت قوانین اساسی یا قوانین اجرائی درمی‌آورند و هر وقت مایل بودند عوض می‌کنند و اقلیت جامعه هم مجبور به اطاعت هستند.	۴
قدرت قانونگذاری عملاً به صلحاء و عقلای قوم از طریق انتخاب اصلح (چند درجه‌ای) واگذار می‌شود.	در این سیستم الزاماً صلحاء و عقلای قوم نیستند که قدرت قانونگذاری به آنها محول می‌شود، بلکه برندگان انتخاباتند که اکثراً سیاستمدار به معنای واقعی کلمه‌اند.	۵
اگر اکثریت جامعه فاسد و فاسق شدند؛ وجود لایتغیر قرآن، حقوق اقلیت صالح جامعه را برای همیشه حفظ میکند.	اگر اکثریت جامعه فاسد و فاسق شدند و قوانین متناسب با خلقیاتشان بتصویب رساندند؛ هیچ راه نجاتی برای اقلیت صالح جامعه نیست.	۶
اثر تبلیغات رسانه‌های گروهی بر خوب و بد نامزدهای انتخاباتی اگر نگوئیم هیچ است ولی بسیار ضعیف و کم اثر خواهد بود.	با تبلیغات شدید و استعانت از رسانه‌های گروهی میتوان نامزدهای انتخاباتی - حتی نامناسبترینش - را، مثل هر متاع نامرغوبی خوب جلوه داد و به خریداران عرضه کرد.	۷

سپس به سؤالات مطروحه در اصل موضوع تعیین شده سمینار به شرح زیر پاسخ داده شد :

منشاء قدرت در نظام اسلامی کجاست؟

در این نظام — اگر بمعنای واقعی کلمه مستقر شود — منشاء قدرت در دل فرد فرد مؤمنین است که چون دیواری سربی پشت به پشت یکدیگر می‌دهند و با اطاعت از رهبر منتخبشان دستورات الهی را اجرا می‌کنند و هم آنها مراقبند که اگر رهبر و دستگاه حکومتی‌شان که قرار است مجری احکام الهی باشند، از راه حق منحرف شوند؛ ابتدا با امر بمعروف و نهی از منکر، انحرافات را تذکر می‌دهند و در صورت بی‌اعتنائی، آنها را از کار برکنار و بجای آنها افراد شایسته‌ای می‌گمارند.

آیا مشروعیت حکومت منوط به رضایت مردم است؟

وقتی که اعضاء حکومت، منتخب رهبر مسلمین، و خود رهبر با بیعت (تأیید) مردم بر سر کار آمده باشد؛ یقیناً هیچ نوع حکومت دیگری نمی‌تواند بدون رضایت قلبی اکثریت قریب باتفاق مردم، مشروعیت داشته باشد. مگر اینکه بخواهد با تزویر و ریا و زور خود را مشروع بنمایاند که با بیداری مردم سازگار نیست.

احکام دین در برخورد با قوانین چگونه حل می‌شود؟

با عنایت به اینکه قوانین موضوعه در جامعه اسلامی نمی‌تواند خارج از و یا مغایر با چارچوب قوانین اساسی جامعه که همان «مانزل الله» (قرآن) است باشد؛ معمولاً هیچگونه برخوردی بین احکام دین و قوانین نخواهد بود. مگر اینکه راه و روشی سنتی در بین جامعه بنام احکام دین موجود باشد که با قرآن مغایرت داشته باشند؛ که در آن صورت هر قدر هم که آن احکام قدمت و ظاهراً حرمت داشته باشند، اعتباری برای بقایشان نیست و باید جای خود را به احکام متخذه از قرآن بدهند. و همینطور است در مورد قوانینی که در جامعه جاری و ساری است. یعنی اگر مغایر با قرآن است باید حذف گردد و بجای آنها قوانین مبتنی بر دستورات الهی قرار داده شود. همانطور که گفته شد، قوانین موضوعه در جامعه اسلامی یا مستقیماً از «قرآن» اخذ می‌شود و یا اگر قرآن — در موردی که قانون لازم است — سکوت کرده، از «حکمت» یعنی استدلال منطقی و عقل استفاده می‌گردد. یعنی از دو ابزار کاری که خداوند توسط پیامبرش به مردم تعلیم داده است: «کتاب» و «حکمت». آل عمران (۳) : ۱۶۴ ، جمعه (۶۲): ۲.

احکام ثانویه چیست و حد و مرز آن کدام است؟

به نظر می‌رسد احکام ثانویه ناظر بر احکامی است که پیامبر اسلام برای اجرای بعضی از قوانین دینامیک قرآن مانند تعیین میزان زکات و مواد زکوی در عصر خود صادر نموده‌اند و با تغییر و تحوّل که همیشه در اقتصاد بوجود می‌آید، لازم است که آنها نیز تغییر کنند و به احکامی که این تغییرات را منظور نمایند احکام ثانویه می‌گوئیم. برای مثال در زمان پیامبر پرداخت زکات بر ۹ ماده بوده است که بیش از نیاز شخصی مولّد، تولید می‌شده و به فروش می‌رفته و درآمدی برای صاحبش به وجود می‌آورده است. از دامداری: گوسفند و گاو شتر، از زراعت: گندم و جو، از باغداری: خرما و میوه و از تجارت: طلا و نقره و اگر چیزهائی مانند سبزیجات و زیتون و انار و اسب و غیره از پرداخت زکات معاف بوده‌اند، از این نظر بوده است که محصولاتشان بیش از نیاز مصرف تولید کننده و برای کسب درآمد نبوده. یعنی معیشتی بوده است، نه

تجارتی. امروز با وسعت و تنوع محصولات، حصر مواد زکوی به همان ۹ ماده عصر پیامبر جوابگوی نیازهای جامعه و متناسب با عدالت اجتماعی نیست. بنابراین با احکام ثانویه تغییرات لازم در مواد زکوی و نرخ زکات داده می‌شود. احکام ثانویه مسلماً در مواردی نیست که در قرآن دستور قاطع و مشخص مانند میزان سهم هر یک از ورثه از میراث یا حرمت جان و مال و ناموس افراد داده شده بلکه در مواردی است که خداوند ربّ جلیل نحوه اجرای آن را مانند نوع مواد و نرخ زکات یا محل قطع دست دزد باز گذاشته است و رویه اجرائی آنرا به دست پیامبر و بعد از ایشان به دست حکومت‌های جوامع اسلامی داده است. آنچه را در قرآن بصورت «کَتَبَ عَلَیْکُمْ» و یا «تِلْکَ حُدُودِ اللّٰهِ» آمده است، نمیتوان با احکام ثانویه تغییر داد و الاّ مشمول آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ سوره مائده می‌شویم که قویاً مورد اعتراض پروردگار است.

تساوی مردم در برابر قانون، در مورد اقلیتهای مذهبی و افراد غیردینی و زنان چگونه قابل حل است؟
مردم در برابر قوانین اسلامی واقعاً مساوی هستند و دستورات الهی درباره تمام افراد همانطور که در قرآن و رویه‌های اجرائی پیامبر آمده است باید اجرا شود. تساوی در برابر قانون، تساوی در ثروت و نحوه زندگی و مقامهای اجتماعی نیست. تساوی در برابر قانون یعنی که اگر کسی کار خلافی کرد صرفنظر از میزان ثروت و یا جاه و مقام و موقعیت اجتماعی تنبیه شود و اگر کار خیری انجام داد تشویق گردد. اقلیت‌های مذهبی می‌توانند با قوانین خودشان - تا آنجا که مُخل سلامت جامعه اسلامی نشوند - روابطشان را تنظیم نمایند. در مورد زنان دستورات قرآن روشن است که باید اجرا شود و مورد حمایت کامل قرار گیرند و زنان هم باید به عنوان معاون رئیس خانواده عمل کنند. النساء (۴) : ۳۴.

رابطه کشورهای اسلامی با سایر کشورهای اسلامی و غیراسلامی و لائیک چیست؟
رابطه کشورهای اسلامی با یکدیگر باید برادرانه باشد یعنی مرزها برداشته شوند و آزادی کامل رفت و آمد و سکونت و کار کردن و تجارت و سرمایه‌گذاری تأمین گردد. و رابطه با سایر کشورهای غیراسلامی و لائیک باید با احترام متقابل و جوانمردانه باشد تا رفتار و کردار مسلمانان برای غیرمسلمانان جالب و جاذب و مبلّغ راه و روش زندگی جامعه اسلامی گردد. یعنی که مسلمانان شاهد و نمونه‌ای برای همه مردم باشند همانطور که پیامبر الگو و شاهدهی برای خودشان بوده است. بقره (۲) : ۱۴۳.

سفر امیر تیمور گورکانی به شهر بشرویه

«... چند روز بعد نزدیک شهر بشرویه رسیدم که می گفتند تمام سکنه آن دانشمند هستند. همین که سواد شهر نمایان شد، دیدم که عده ای پیاده بسوی من می آیند و معلوم شد که از سکنه شهر هستند. من حدس زدم که آنان از بزرگان شهر می باشند و آمده اند تا مرا مورد استقبال قرار دهند.

ولی وقتی به نزدیک من رسیدند، مشاهده نمودم که همه از نوع روستائیان می باشند و جامه همه آنها کرباس آبی است و چون هوا قدری سرد شده بود، قبائی از پشم روی آن پوشیده اند. تمام جامه ها آبی و تمام قباها خاکستری بود. و گوئی که در شهر آنها غیر از کرباس آبی رنگ و پارچه پشمین خاکستری، پارچه دیگری وجود ندارد. همه دستار بر سر داشتند که سرپوش عمومی سکنه شهرهای خراسان است. آن عده، مقابل اسب من توقف کردند و یکی از آنها که ریش سفید بود با صدای بلند شروع به خواندن شعر کرد و اشعاری بدین مضمون خواند:

(ای امیری که خورشید و ماه و فلک در اختیار تو است و جز با اراده تو گردش نمی کند. قدم تو به بشرویه مبارک باد و ما سکنه این شهر تا آنجا که توانائی داشته باشیم از پذیرائی فروگذاری نمی کنیم...)
وقتی که اشعارش تمام شد از وی پرسیدم امیر این شهر کیست؟ آن مرد گفت این شهر امیر ندارد. گفتم چگونه ممکن است شهری امیر نداشته باشد و بدون امیر چگونه امنیت در این شهر حفظ می شود و احکام شرع و عرف را که اجرا می نماید. آن مرد گفت: ای امیر بزرگوار ما در این شهر امیر نداریم و احکام شرع و عرف را خودمان اجرا می کنیم. گفتم من وصف شهر شما را شنیده بودم، ولی تصور نمی کردم که بشرویه امیر و حاکم نداشته باشد. آن مرد گفت ای امیر بزرگوار برای این که بدانی شهر ما امیر و حاکم ندارد، خوب است قدم رنجه نمائی و وارد شهر شوی و وضع شهر ما را ببینی.

وقتی قدم بشهر نهادم از وسعت معابر حیرت کردم. زیرا در سمرقند هم آن گونه معابر وسیع وجود نداشت. سکنه شهر که در سر راهم ایستاده بودند، توبره ای داشتند و از آن توبره چیزی بیرون می آوردند و آن را به دو قسمت می کردند و قسمتی را در یک جیب و قسمتی دیگر را در جیب دوم می نهادند. من از مردی ریش سفید که معلوم بود در آن شهر ارشد می باشد و مرا راهنمایی می کرد، پرسیدم برای چه مردم در اینجا توبره ای از دوش آویخته اند و آن چیست که از توبره بیرون می آورند و قسمتی را در یک جیب و قسمتی دیگر را در جیب دوم می گذارند؟ آن مرد گفت ای امیر آن چه در توبره وجود دارد پشم بز است و کسانی که می بینی آن پشم را از توبره بیرون می آورند و موی بز را از گُرک جدا می کنند و مو را در یک جیب دیگر قرار می دهند، تا از گُرک، بَرک بیافند و با موی بز جاجیم و گلیم بسازند.

گفتم برای چه از پشم گوسفند استفاده نمی کنند. مرد ریش سفید گفت: برای این که در این جا گوسفند پرورده نمی شود زیرا چراگاه نداریم. ولی بز، در بیابانهای اطراف این شهر علف خشک یا خار می خورد و به ما شیر و پشم می دهد. از آن مرد پرسیدم نام تو چیست؟ جواب داد حسین بن اسحق. سؤال کردم در این شهر چه می کنی؟ جواب داد: امام این شهر هستم و هنگام نماز مردم به من اقتدا می کنند و نماز می گذارند و گاهی هم اختلافات مردم را رفع می نمایم.

در آن موقع به یک کارگاه نساجی رسیدم و دیدم که درون کارگاه چهار نفر مشغول پارچه بافتن هستند. (حسین بن اسحق) گفت ای امیر، گُرک هائی که مردم این شهر جمع آوری می نمایند صرف بافتن این پارچه گُرکی که موسوم به بَرک است می شود. آن گاه دستور داد یک طاقه از آن پارچه را برای من آورند

تا ببینم و پارچه مزبور که با کُرک بافته می شد، از پارچه های ابریشمین چین که بخصوص در سمرقند فراوان است نرم تر و لطیف تر بود. و من تا آن روز پارچه ای به آن لطافت و نرمی ندیده بودم از (حسین بن اسحق) پرسیدم که بهای یک طاقه از این پارچه چقدر است؟ جواب داد: نیم دینار. بهای پارچه بسیار ارزان بود و هنگامی که خواستم از کارگاه خارج شوم دست در جیب کردم ک به یکایک نساچانی که در آن جا کار می کردند، چند سکه زر بدهم. ولی هیچ یک از آنها عطیه مرا نپذیرفتند و گفتند ای امیر بزرگوار دیدار جمال تو ما را کافی است و ما به آنچه از راه کار بدست می آوریم قانع هستیم و بیش از آن احتیاج نداریم. از کارگاه خارج شدم و بعد از طی ده قدم به یک دکان بقالی رسیدم و مشاهده کردم که زنی مشغول خریدن چیزی است و مرد بقال قبل از این که دست به ترازو ببرد گفت:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ الَّذِيْنَ اِذَا اِكْتَالُوْا عَلٰى النَّاسِ يَسْتَوْفُوْنَ»

من از شنیدن کلام مزبور که آیات سوره (المطففين) در قرآن بود متعجب شدم. چون انتظار نداشتم که آن مرد بقال قرآن بداند و آیات مزبور را هنگامی که دست به ترازو می برد بر زبان بیاورد. صبر کردم تا مرد بقال چیزی را که آن زن خریداری می کرد به او داد و آن زن دور شد. به وی نزدیک گردیدم و گفتم ای مرد، آیا تو معنای آیاتی را که خواندی می دانی؟ بقال جواب داد بلی ای امیر الامراء. پرسیدم معنای «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ» چیست؟ مرد بقال گفت: معنای آن این است (بدا بر حال کم فروشان) پرسیدم معنای «الَّذِيْنَ اِذَا اِكْتَالُوْا عَلٰى النَّاسِ يَسْتَوْفُوْنَ» چه می باشد؟ مرد بقال گفت این معنا آیه اول را تکمیل می کند و خدا می گوید: (بدا بر حال کم فروشان آن چنان کم فروسانی که وقتی خودشان با پیمانانه یا وزن چیزی از مردم خریداری می کنند با پیمانانه یا وزن تمام خریداری می نمایند و اما...)

پرسیدم منظورت از اما چه می باشد؟ مرد بقال گفت: بعد از این آیه، در قرآن آیه ای دیگر هست که معنای آیه دوم را تکمیل می نماید. گفم آن آیه را بخوان. مرد بقال چنین خواند:

«وَ اِذَا كَانُوْهُمۡ اَوْ وُزُوْهُمۡ يُخْسِرُوْنَ»

پرسیدم معنای این آیه چیست؟ مرد بقال گفت: این آیه که تکمیل کننده معنای آیه دوم است این طور می گوید که (همان اشخاص که در موقع خرید یک جنسی آن را با پیمانانه یا وزن تمام خریداری می کنند، وقتی خود می خواهند جنسی را بدیگری بفروشند از پیمانانه یا وزن کم می کنند و بر خریدار زیان وارد می آورند) و این سه آیه که در سوره مطففین است باید یکی بعد از دیگری خوانده شود تا این که قرائت کننده قرآن، معنای آن را بخوبی ادراک نماید.

گفتم ای نیک مرد، آنها که در کودکی، آموزگار من بودند، نمی توانستند مثل تو و به این خوبی قرآن را معنی کنند ولی تو برای چه در این موقع این آیات را خواندی. بقال گفت ای امیر الامراء هر وقت که من بخواهم دست به ترازو ببرم این آیات را می خوانم تا این که خدا را ناظر بدانم و کم نفروشم.

از آنجا گذشتم و به خانه ای رسیدم که برای سکونت من آماده شده بود. در آن وقت صدی اذان بگوشم رسید. حسین بن اسحق که عنوان شیخ را داشت، گفت: ای امیر، از تو اجازه می خواهم که برای نماز به مسجد بروم و بعد از خواندن نماز جهت خدمتگزاری مراجعت خواهم نمود. گفتم من هم باید نماز بخوانم و فکر می کنم بد نیست که در مسجد این شهر نماز بگذارم. شیخ حسین بن اسحق گفت پس برویم. زیرا اگر تأخیر کنیم، دیر می شود. من به اتفاق شیخ از خانه خارج شدم و مشاهده نمودم که دکاندارها جامه خود را عوض می کنند. هرکسی که جامه را عوض می کرد و لباسی بهتر می پوشید راه مسجد را پیش می گرفت، بدون این که در دکان خود را ببندد. زیرا در شهر بشرویه سارق وجود نداشت تا این که کسی از سرقت اجناس دکان خود بیم داشته باشد.

از یک دکاندار که جامه نو پوشیده و از دکان خود خارج می شد تا به مسجد رود، پرسیدم برای چه جامه خود را عوض کردی؟ او بیدرنگ این آیه را که یکی از آیات سوره اعراف است برای من خواند:

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».

به شیخ حسین بن اسحق گفتم من تا امروز بر خود می بالیدم که حافظ قرآن هستم و اینک می بینم که تمام سکنه این شهر حافظ قرآن هستند.

بعد از آن مرد پرسیدم آیا معنای این آیه را می دانی؟ او گفت خداوند می گوید:

”ای فرزندان آدم هنگامی که می خواهید عبادت کنید، زیورهای خود را مورد استفاده قرار دهید و از نعم باری تعالی بخورید و بنوشید اما اسراف نکنید. زیرا خداوند کسانی را که اسراف می کنند دوست نمی دارد.“

ما هم به دستور خداوند قبل از این که برای نماز به مسجد برویم، زینت خود را بکار می بریم و جامه نو می پوشیم تا این که با جامه نو نزد خداوند حضور به هم برسانیم.

گفتم ای مرد تو درسی مفید بمن دادی. من با این که حافظ قرآن و فقیه هستم متوجه نبودم که انسان هنگامی که آماده عبادت می شود باید زینت خود را بکار ببرد و تو مرا از این حکم الهی آگاه نمودی و به شیخ گفتم چون من باید لباس خود را عوض کنم بخانه بر می گردم و در همانجا نماز خواهم خواند و تو به مسجد برو و نماز بخوان.

بعد از این که بخانه رفتم، لباس خود را عوض کردم و لباس نو پوشیدم و چون مسجد متحرک من هنوز به بشرویه نرسیده بود، در خانه نماز گذاشتم آن گاه خارج شدم. زیرا می خواستم که باز سکنه آن شهر را ببینم و با آنها حرف بزنم. هنگامی که از مقابل یک دکان عطاری می گذشتم، شنیدم که مرد عطاری می گوید:

« وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ »

از تعجب نتوانستم خود داری کنم و گفتم ای مرد آیا می دانی ”قسطاس“ یعنی چه؟ عطاری گفت یعنی ترازو. پرسیدم معنای این آیه چیست؟ مرد عطاری گفت معنایش این است: و هنگامی که با پیمانانه جنس می فروشید، دقت کنید که پیمانانه کامل باشد و موقعی که با وزن کردن جنس می فروشید، با ترازویی وزن نماید که دو کفه آن (عدل) باشد. (توضیح - شگفت آن که بعد از هفت قرن هنوز اصطلاح عدل در صفحات خراسان متداول است و ترازوی عدل یعنی ترازویی که دو کفه آن موازی است - مترجم)

هر دفعه که مقابل یک دکان می رسیدم و صاحب دکان می خواست چیزی را وزن کند یکی از آیات قرآن را که مربوط بود به رعایت وزن یا کیل کامل بر زبان می آورد تا این که خدا را ناظر بداند و کم نفروشد. یکی دیگر از چیزهایی که در آن شهر کوچک مورد توجه من قرار گرفت این بود که تمام سکنه شهر خواه مرد و خواه زن در تمام ساعات روز و شب جز موقعی که می خواستند بخوابند کار می کردند و آنهایی که کاری نداشتند بی انقطاع پشم بز را از توبره ای که به دوش آویخته بودند بیرون می آوردند و موی آن را از گُرک جدا می کردند یا بوسیله دوک گُرک بز را می تابیدند. تا این که بعد آن را به کارگاه نساجی ببرند و مبدل به بَرک نمایند. شیخ حسین بن اسحق برای من حکایت کرد از روزی که سکنه آن شهر بخاطر دارند، در آنجا سرقت نشده و کسی دیگری را به قتل نرسانیده است. هیچ کس بخاطر ندارد که در آن شهر، کسی هنگام مکالمه یا معامله صدا را بلند کرده باشد و هرگز اتفاق نیفتاده که در آن شهر مردی زن خود را طلاق بدهد. از روزی که سالخوردگان به یاد دارند، هرگز راجع به ارث، بین وراثت اختلاف بوجود نیامده و یک وارث مبادرت بتصاحب اموال وارث دیگر نکرده است. در آن شهر هرگز گزمه وزندان و قاضی وجود نداشته و مردم

برای حل مسائلی که بین آنها پیش می آید، به حسین بن اسحق مراجعه می نمایند و فتوای او را بی چون و چرا می پذیرند.

شغل حسین ابن اسحق هم زراعت بود و در بامداد بیل بر دوش می نهاد و برای زراعت از شهر خارج می شد و ظهر برای خواندن نماز در مسجد، بشهر مراجعت می کرد و بعد از این که از خواندن نماز فارغ می گردید، باز راه بیرون شهر را پیش می گرفت. تمام سکنه شهر، از خردسالی خواندن و نوشتن قرآن را فرا می گرفتند و من دریافتم که زنها نیز مانند مردها قرآن می دانند و می توانند بخوانند و بنویسند. در آن شهر دو چیز دیدم که هر دو را از ریشه گیاهای صحرائی می گرفتند. یکی موسوم به کتیرا بود و دیگری بنام انگوزه خوانده می شد و برای هر دو قائل به خواص زیاد بودند. دیگر از چیزهایی که در آن جا دیدم و برای من تازگی داشت، روغنی بود سیاه رنگ دارای بوی تند و عجیب و آن روغن را از محلی واقع در بیست فرسنگی مغرب بشرویه می آوردند و در چراغ می ریختند و فتیله به آن می نهادند و فتیله، مثل چراغ معمولی می سوخت و هنگام شب خانه را روشن می کرد و بمن گفتند که روغن مزبور، از زمین خارج می شود و مانند جوی در صحرا براه می افتد و هنگام روز که آفتاب بر آن می تابد، بوی آن از فاصله دور به مشام می رسد.

مقتضیات قشون کشی و فرارسیدن فصل سرما که نزدیک می گردید، مانع از این شد که بتوانم زیادتر در بشرویه توقف نمایم و از صحبت سکنه شهر که همه اهل فضل و معرفت بودند، لذت ببرم.

در آن شهر من دانستم که برای تحصیل معرفت و فضل لزومی ندارد که انسان مُدَرّس مدرسه یا چون من امیر باشد، بلکه هر زارع و شبان می تواند مردی فاضل و با معرفت شود و قرآن را بداند و بفهمد، شعر بخواند یا بسراید.

روزی که می خواستم از بشرویه خارج شوم و بطرف جنوب بروم، فرمانی صادر کردم و در آن گفتم تا روزی که اعقاب من سلطنت می کنند، شهر بشرویه از خراج معاف باشد. من می دانستم که نام بعضی از شهرها، "دارالعلم" است و نام برخی از بلاد "دارالامان" و در آن فرمان حکم کردم که عنوان شهر بشرویه "دارالعلم و الامان" باشد. و نوشتم که هرگز و به هیچ بهانه اعقاب من شهر بشرویه را مورد حمله قرار ندهند. روزی که خواستم از بشرویه بروم یک اسب به شیخ حسین بن اسحق بخشیدم. ولی او حتی حاضر بپذیرفتن یک اسب نشد. گفت ای امیر، ما در این جا سوار دراز گوش می شویم و الاغ برای ما کافی است^{۱۰}.

نتیجه مترتب بر مطالعه این حکایت این که قبول کنیم اگر ساکنین یک روستا یا شهر کوچک چون بشرویه در آن زمان قادر بودند، قرآن را سرمشق زندگی خود قرار دهند و در کنار هم آرام و در صلح و صفا بدون آقا بالاسر زندگی کنند، یعنی که این کار عملی است و هر قومی کوچک یا بزرگ - در هر برهه ای از زمان - می تواند دستورات قرآن را در زندگی یومیه به کار بندد و از مزایای حتمی آن که ایجاد آزادی، آرامش، آسایش و بی نیازی است بهره مند شود. و من الله التوفیق

^{۱۰} - منم تیمور جهانگشا، گرد آورنده: مارسل بریون "شرح حال تیمور لنگ به قلم خود او" ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری آذرماه ۱۳۶۳ چاپ ششم. صفحه ۸۱ الی ۸۵